

مهر دیروز امروز



عکاس: الهه مقدم

● آیت‌الله بجنوردی: حقیقت اسکناس مقدار توان خرید و قدرت بر خرید است.

قانون مدنی پرداختند و عده‌ای با گفت‌وگو با صاحب‌نظران، فقها و حقوق‌دانان به ارائه نظریات جدید در این زمینه کمک کردند. یکی از علمایی که در مصاحبه و سخنان خود از حقوق زن سخن گفت و خواهان اصلاح این مواد قانونی شد، آیت‌الله سید محمد موسوی بجنوردی است که به حق از تأثیر گذاران این اصلاح است.

برای آگاهی بیشتر از مسیری که اصلاح ماده‌ی ۱۰۸۲ قانون مدنی با اضافه شدن یک تبصره پیمود، موارد زیر گزارش می‌شود:

● نظریه‌ی ارزشگذاری بر مهر آیت‌الله بجنوردی پس از شنیدن مشکلات زنان و درک وضع موجود مهر براساس اسکناس در مصاحبه‌ای چنین گفتند: ۱

- نخست باید تعریفی جامع از پول و اسکناس ارائه کنیم. مهر، گاه براساس طلا و سکه‌ی طلاست. در این نوع مهر مسئله‌ای پیش نمی‌آید چون همزمان با ترقی اجناس، طلا هم ترقی می‌کند و برای زن هم مسئله‌ای نیست که مثلاً مهرش فلان مقدار طلا یا فلان مقدار سکه بهار آزادی باشد. مشکلی که الان در مورد ارزش مهر است، مهر بر مبنای اسکناس است. اول حقیقت اسکناس را برای شما تعریف می‌کنم تا بعد برویم بر سر این موضوع که در مورد مهر اسکناس چه باید بکنیم.

مثلاً ازدواج‌هایی را که در سابق صورت گرفته است و امروز می‌خواهد طلاق واقع شود، آیا باید به‌همان مقدار اسکناس داده شود یا باید حساب دیگری برای آن باز کنیم؟ حقیقت اسکناس و پول در عرف و جامعه عبارت است از یک مقدار توان و قدرت در خرید برای کسی که یک مقدار اسکناس دارد. این نشانه و علامت این است که شخص فلان مقدار توان و قدرت خرید را دارد. تمام حقیقت و هویت اسکناس عبارت از این معناست که شما توان و قدرت خرید فلان مقدار چیز را داری. اگر پول بیش‌تری داشت باشید قدرت خریدتان بالا می‌رود. پس اسکناس

مشکلات زن بگشاید. این بی‌ارزشی مهر و در نتیجه، مفید نبودن آن موجب شد تا گروهی از والدین به تجربه، مهر را زمین و طلا قرار دهند تا گذشت زمان از ارزش مادی آن نگاهد و موجب امنیت خاطر آنان در روز مبادا شود.

اما آنان که مهرشان پول و اسکناس بود، دچار زیان شدند چه در زندگی و چه در صورت جدایی هزار تومان مهر ۲۰ سال پیش آنان همان هزار تومان بود و نه تنها ارزش نداشت بلکه دریافت آن مسخره جلوه می‌کرد، پس تنها راه زن بخشیدن آن بود چون زن در تنگنای مالی یا اختلاف‌های خانوادگی ره به جایی نمی‌برد و هدیه‌ی زمان عقد که برای جلب محبت یا برای تأمین آتیه‌ی زن تلقی می‌شد، دیگر هیچ ارزشی نداشت.

مهر بر مبنای اسکناس که پیر اثر گذشتگی زمان دیگر ارزشی ندارد، چه‌بیهی کریه بی‌عدالتی نسبت به زن را نشان می‌دهد. افرادی که مدافع حقوق زنان بودند یا عدالت‌جویانی که برایشان حق انسان‌ها ارزش داشت، مکرر از بی‌ارزشی مهر گفتند و نوشتند تا این که جامعه و بسیاری از مسئولان و دلسوزان دریافته‌اند که این ستم به زن قابل تحمل نیست. عده‌ای به نقد

● یکی از نمایندگان مجلس: مهریه به نرخ روز، کانون گرم خانواده‌ها را برهم می‌زند.

در شماره‌ی پیش مواد ۱۰۷۸ تا ۱۱۰۱ قانون مدنی - که به مهر اختصاص یافته - بررسی شد و از اقسام مهر و حق حبس زنان سخن رفت. در این شماره با وضعیت کنونی مهر و آنچه که موجب تحول مهر به صورت کنونی و محاسبه‌ی آن به نرخ روز شده است، آشنا می‌شوید.

● بی‌اعتباری مهر گرچه در قانون مدنی به روشنی از مهر به عنوان یکی از حقوق زنان نام برده شده است ولی افراد در عمل آشکارا ارزش و اعتباری برای آن قائل نیستند. اصطلاح مهر را کی داد و کی گرفت، شعار همگان است زیرا که اگر زنی پس از سال‌ها تحمل رنج و محنت تصمیم گرفت که مهر خود را مطالبه کند یا با مخالفت روبرو می‌شود یا در صورت دریافت به دلیل گذشت زمان، آن مهر ارزش مادی ندارد که بتواند گرهی از

در هر زمانی که می‌خواهد واقع بشود، مقدار توان و قدرت خریدش لحاظ می‌شود. بر فرض اگر در سال ۲۰ کسی پنج هزار تومان داشت، در آن زمان با پنج هزار تومان می‌توانست یک خاتمی ۶۰ الی ۷۰ متری بخرد. در همان سال شما می‌توانستید با پنج هزار تومان حدود ۲۰ تا یخچال بخرید، در آن زمان با پنج هزار تومان می‌توانستید حدود ۲۰ گوسفند بخرید. همین طور در ابعاد مختلف که حساب کنیم قدرت خرید ما در سال ۲۰ یا ۵ هزار تومان یک توان معینی داشت. پس وقتی من مالک پنج هزار تومان شدم یعنی اول مالک مقدار توان و قدرت خرید شدم. این مالکیت برای آن توان است. این توان بر اثر مرور زمان و تورم و نوسان‌هایی که در بازارهای دنیا، بر اثر عوامل اقتصادی واقع می‌شود، فرق می‌کند. مثلاً می‌بینیم که مالک توان آن مقدار معین در سال ۴۰ بودم، در سال ۲۵ آن توان در بیست هزار تومان حلول کرد. همان توان را وقتی در سال ۵۰ بیاوریم، می‌بینیم که فرضاً صد هزار تومان است. همان توان را اگر در سال ۶۰ لحاظ کنیم ۵۰۰ هزار تومان است. همان توان را اگر در سال ۷۰ بخواهیم پیاده‌اش کنیم با اسکناس که بسنجیم یک میلیون تومان می‌شود.

باید توجه داشت که همان یک میلیون تومان سال ۷۰ یا ۵۰۰ هزار تومان سال ۶۰ یا صد هزار تومان سال ۵۰ یا بیست هزار تومان سال ۲۵ این‌ها همه حکایت از آن توان خرید می‌کند و این ترقیاتی که کرده است هیچ فرقی با این پنج هزار تومان ۲۰ نمی‌کند.

مواردی را که برشمریم همه حکایت از آن توان خرید می‌کند و تمام این ترقیاتی که شده است در تمام این ادوار یک توان برخوردار است یعنی توان خرید سال ۲۰ یا پنج هزار تومان، عین توان خرید یک میلیون تومان در سال ۷۰ است و من مالک توان بر خرید بدهام و اول باید توان خرید به من ندهد. الان می‌شود این مسئله را بر مورد مهر پیاده کنیم.

می‌گوییم زن در سال ۲۰ عقد شده و مهرش پنج هزار تومان است. حالا فرض کنید که زوج مهر زن را ندهد و زنی که مهر زن را ندهد، مهر زن پنج هزار تومان مشغول بوده است. به ظن مرد، مهر زن پنج هزار تومان اسکناس است ولی حقیقت اسکناس همان طور که گفتیم مقدار توان خرید و قدرت بر خرید است. زنی مرد مشغول است و باید که آن قدرت و توان خرید را به زن بدهد. اگر می‌خواست در سال ۲۵ ادای دینش را بکند می‌دیدیم که مرد باید بیست هزار تومان بدهد.

اگر توان خرید زنی توانست به زن بدهد نه‌اش فارغ می‌شد. حال در سال ۲۵ ندهد است. اگر بخواهد سال ۵۰ بدهد باید صد هزار تومان به زن بدهد تا نه‌اش فارغ شود، چون باید اول توان خرید را به زن بدهد. حال که نه‌اش فارغ نشده است فرض کنید در سال ۷۰ - ما حالا طلاق را نمی‌گوییم - مهر دین است و مرد می‌خواهد دینش را به همسرش بدهد. پس باید توان خرید را به همسرش بدهد. محاسبه که بکنیم به عنوان مثال - باید یک میلیون تومان بدهد. خیال نکنید این یک میلیون تومان اول اضافه شد، خیر، این مبلغ همان توان خرید است. همان توان خریدی را که اگر مرد به محض عقد به همسرش می‌پرداخت، نه‌اش ببری می‌شد ولی چون حالا در سال ۷۰ بعد از سی سال می‌خواهد بپردازد، زوج موظف است اول توان خرید را به زوجه‌اش بدهد. آن توان خرید امروز در زنی یک میلیون تومان حلول کرده است. پس ما باید در کمال دقت و توجه به این مسئله نگاه کنیم.

امروزه نباید حکم طلا را در باب اسکناس باز کنیم و بگوییم در سال ۲۰ مهر شما پنج هزار تومان بوده است، سال ۷۰ که می‌خواهیم به فرض طلاقت بدهم، باید پنج هزار تومان به تو بدهم. این درست نیست. اسکناس نشانه‌ای از توان خرید است و باید که توان خرید ندهد شود. ببینید در آن روز، قدرت و توان خرید پنج هزار تومان چقدر بود، امروز که می‌خواهد ادای دین بشود باید قدرت خرید آن روز را در امروز محاسبه کرد و ادا کرد و همان مقدار اسکناس - قدرت خرید - را داد.

ما این حرف را در مورد مهر تنها نمی‌گوییم، در تمام دیون و در تمام ضمانات این حرف را می‌زنیم. مثلاً اگر کسی در سال ۲۰ از شخصی سرقت کرده است یا مالی را غصب کرده است به فرض پنج هزار تومان بزرگیده است حالا که سال ۷۰ است، نمی‌شود همان پنج هزار تومان را بدهد. باید محاسبه کنیم و ببینیم زمانی که آن مقدار اسکناس را سرقت کرده، قدرت و توان خرید آن مقدار اسکناس چقدر بود؟ حال که امروز می‌خواهد ادای دین کند، باید ببینیم توان خرید و قدرت خرید آن مقدار اسکناس در آن روز و امروز چقدر است. بر آن مبنای باید محاسبه شود.

مطلب را خلاصه می‌کنم که حقیقت و هویت اسکناس توان خرید و قدرت در خرید است. الان در جوامع عقلایی اسکناس را اعتبار می‌کنند و این اسکناس‌ها را علامت و نشانه قرار می‌دهند از برای این‌که هر کس مالک فلان مقدار اسکناس

بشود مالک فلان مقدار قدرت در خرید است. اگر این توان و این قدرت در زنی کسی مشغول شد در مقام تفریق زنی، طرف موظف است که آن توان در خرید و یا قدرت در خرید را تفریق نکند. به عنوان مثال اگر بنده قدرت خریدی را که در زمام آمده‌است بخواهم الان تفریق زنی کنم، باید بر مبنای امروز محاسبه کنم.

به‌هر حال زوج باید در این مورد بداند که ضامن است، اگر کم‌تر از آن مقدار قدرت خرید را به زن بدهد مسئول است. امین‌وارم دادگاه‌های مدنی خاص به این مسئله دقت کنند و چقدر خوب است که این معنی در قانون بیاید و روی این مسئله کار شود تا تضییع حقوق زن نشود. به‌خصوص این‌که این مینا اختصاص به مهر ندارد یعنی در تمام مسائل حقوقی - در دیون و ضمانات - در دادگاه‌های حقوقی ما باید این مسائل رعایت شود. حق ناس است، حق مردم است یعنی انسان باید بداند که وقتی ضامن شد چه در زنده‌اش آمده است. پس روشن شد که اسکناس خوبه خود ارزش ندارد بلکه به اعتبار معتبر ارزش پیدا می‌کند. که این همان توان در خرید است.

بنابراین در باب ضمانت، در باب دین، در باب غصب، در تمام این مراحل باید نکته‌ی فوق لحاظ شود.

● پیشنهاد اصلاح

در آن زمان آیت‌الله موسوی بجنوردی درباره‌ی پیاده کردن این بینش و تفکر در قانون مدنی که حقوق زنان را تأمین کنند، چنین پیشنهاد کردند: «باید یک اصلاحیه ندهد شود. من معتقدم که در بخش مهریه می‌شود یک تبصره آورد. تبصره به این نحو بیاید که در مهریه‌هایی که بر اساس اسکناس و پول است، ملاک قدرت بر خرید است نه ملاک مقدار معینی از خود اسکناس. توجه این ماده‌ی قانونی را هم باید آن کسی که به مجلس می‌رود توضیح دهد و همین عرضی را که من کردم، بیان کند که خود اسکناس موضوعیت ندارد. اسکناس به صورت نشانه و علامت از یک مقدار قدرت بر خرید است و الان خودش هیچ مالیت ندارد، ارزش ندارد. لذا می‌بینید وقتی که یک دولتی عوض می‌شود اول می‌آید همه اسکناس‌های قبلی را باطل می‌کند بعد خودش اسکناس‌های جدید چاپ می‌کند. چون اسکناس هیچ موضوعیت ندارد، طلا نیست که یک ارزش ذاتی داشته باشد. بلکه وقتی اسکناس در کشور می‌آید برای آسانی آن اعتبار دارد... ما همیشه محاسبات اسکناس را روی توان خرید می‌آوریم. چون هویت اسکناس این است. پس ما

● یکی از نمایندگان مجلس: این دین است و این دین را وقتی حساب کنیم یعنی ثمن و مثنی

● طرح محاسبه مهریه به نرخ روز با ۱۰۶ رأی موافق به تصویب رسید

همیشه باید این هویت را حفظ کنیم»
● طرح مهر در مجلس

طرح مسئله مهر و محاسبه آن به نرخ روز به مرور یکی از جنجالی‌ترین موضوع‌های روز شد تا این که چهل نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی با ارائه طرح الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی در پایان جلسه علنی ۱۸ شهریور سال ۱۳۷۶ به مجلس شورای اسلامی خواستار آن شدند که میزان مهریه زنان متناسب با افزایش شاخص قیمت‌ها محاسبه شود.

در این طرح آمده بود: «چنانچه مهریه وجه رایج باشد و به زن پرداخت نشده باشد هنگام تأدیه متناسب با افزایش شاخص قیمت‌ها و تغییر قدرت خرید نسبت به سال اجرای عقد، مبلغ مهریه محاسبه و پرداخت می‌گردد»

در این طرح مرجع تشخیص و تعیین شاخص قیمت‌ها و تغییر قدرت خرید، بانک مرکزی شناخته شد. هدف این طرح ضمانت اجرایی پرداخت مهریه و پشتوانه اقتصادی برای زنان بود.

نمایندگان مجلس با تلاش بسیار و بحث فراوان درباره مهر در مورد کلیات آن به رأی‌گیری پرداختند. رأی‌گیری علنی و با ورقه انجام شد و سرانجام با ۱۰۶ رأی موافق، ۷۹ رأی مخالف و ۱۷ رأی ممتنع این طرح به تصویب رسید. طراحان این طرح در مجلس برای جلوگیری از مخالفت‌های احتمالی، نظرات فقها و مراجع را در تأیید تبصره یاد شده کسب کردند تا در صورت نیاز در جلسه علنی مجلس آن را قرائت کنند. طرح این سخنان، موجب بحث و استدلال‌هایی شد که اطلاع از آن بی‌مناسبت نیست.

◆ مرجان بهبودی

بگسی از کارشناسان مجتمع خانواده روزنامه‌های محاسبه مهر به نرخ روز به پرسش‌های خبرنگار ما پاسخ گفت:

مهریه به نرخ روز واژه‌ی تازه‌ای در مفاهیم حقوقی است. بر این مورد توضیح دهید.

مفهوم مهریه به نرخ روز را می‌توان از تبصره‌ای دریافت که به قانون مدنی ماده ۱۰۸۲، در سال ۷۶ افزوده شد. به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی تبصره‌ای به این مضمون اضافه شد: «چنانچه مهریه وجه رایج باشد متناسب با تغییر شاخص قیمت سالانه زمان تأدیه نسبت به سال اجرای عقد که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین می‌گردد محاسبه و پرداخت خواهد شد. مگر این که زوجین در عین اجرای عقد به نحو دیگری توافق کرده باشند». در جلسه هیئت وزیران آیین‌نامه اجرایی قانون یادشده نیز به تصویب رسیده است.

شاخص‌های بازار را که در این مورد می‌گویند، بانک مرکزی، جنوری را تهیه و شاخص برای هر سال را مشخص کرده است. این جدول از سال ۱۳۷۵ به بعد مشخص شده البته این محدود به سال ۱۳۷۵ نیست. اگر قبول از این سال هم باشد ما باید آن را خودمان تعیین کنیم ولی کمتر اتفاق افتاده که قبل از ۱۳۷۵ ما مراجعه‌ای را داشته باشیم.

بر چه صورتی مهریه به نرخ روز به زن تعلق می‌گیرد؟

مهریه به نرخ روز در صورتی که...

برخی از نمایندگان گفتند که مهریه به نرخ روز، کانون گرم خانواده‌ها را برهم زده و دادگاه‌ها و بانک مرکزی را به زحمت می‌اندازد و برخی نیز گفتند که: «اگر این طرح تصویب شود بنیان اقتصادی کشور حداقل برای مدتی بر هم می‌ریزد و اختلاف و اختلال حقوقی - اجتماعی، قانونی، سیاسی، فرهنگی به وجود خواهد آمد» یکی از نمایندگان اظهار داشت: «خانم‌ها و آقایان این دین است و این دین را وقتی حساب کنیم یعنی مثنی و مثنی. می‌گویند این مثنی برابر آن مثنی در آن زمان است و این را باید پذیرفت، مگر مثنی ارزش پیدا کرده است؟! اگر مثنی ارزش پیدا کرده و اضافه شده، یک بحث دیگر است...» و...

البته بحث داغ مجلس و چنین اظهار نظرهایی موجب شد تا خبرنگاران توضیح

اگر مردی همسرش را طلاق دهد زن در این حال مهریه‌ی خود را به نرخ روز مطالبه کند و یا این که زنی مهر خود را به اجرا بگذارد - البته باید در درخواست خود ذکر کند که مهریه به نرخ روز را می‌خواهد - و درخواست را تقدیم دادگاه کند.

اگر زنی برای مطالبه‌ی مهریه به اداره‌ی ثبت اسناد و املاک مراجعه کند چگونه خواهد بود؟

قوه‌ی قضاییه پس از وصول شاخص بهاد مراتب را به دادگاه‌های خانواده و سازمان ثبت اسناد و املاک کشور ابلاغ خواهد کرد تا دادگاه‌ها در مواقع رسیدگی به درخواست مطالبه‌ی مهریه یا درخواست صیور گواهی عدم سازش و اجازت طلاق برای تعیین و محاسبه‌ی مهریه به آن توجه کنند و زن پولی در اجرای ثبت در زمان صدور اجراییه در مورد مهریه‌های کوچک بر اسناد رسمی از دواج براساس همین شاخص بها مقدار مهریه را تعیین کنند. البته اگر مهریه از سوی دادگاه به اجرا گذاشته شود نسبت به دادگاه‌ها نیز خواهد بود ولی در اجرای ثبت فقط اموال مرد توقیف می‌شود. در حالی که توقیف اموال از جانب دادگاه می‌تواند حتی شامل اموالی که ممنوع التوقیف هستند نیز بشود.

وقتی مهریه به نرخ روز به اجرا گذاشته می‌شود هزینه‌ی دادرسی چگونه است؟

ماده‌ی شش این نامه در مورد نحوه‌ی محاسبه‌ی هزینه‌ی دادرسی، به مطلب مفصلی اشاره کرده است. براساس این مقاله چنانچه...

بیش‌تری درباره‌ی موضوع مثنی در برابر مثنی خواهند یکی از نمایندگان نیز چنین گفت: «استنباط من از سخنان ایشان این بود که زنان موقعی که از دواج می‌کنند در واقع مهریه‌ای که به آن‌ها تعلق می‌گیرد برابر با ویژگی‌های آن روز است و وقتی این زن پس از چند سال فرسوده شد این انسان بیش از این نمی‌ارزد».

نظرات نماینده‌ی نولت و معاون پارلمانی وزیر دادگستری، نیز در مجلس چنین انعکاس یافت. وی نظر فقها را به سه بخش تقسیم کرد و گفت: «دسته‌ی اول ملاک و معیار را همان پول می‌دانند که بر اساس آن عقد جاری شده و با گذشت زمان نرخ پول تغییر نمی‌کند. پول همان پول است و این قیمت‌هاست که تنزل یا ترقی می‌یابند. دسته‌ی دوم فقها بر این اعتقادند که پول ارزش واقعی ندارد و آنچه که وسیله‌ی داد و

برای وصول مهریه از طریق دادگستری اقدام کند، متناسب با مقدار مهری که در سند تعیین شده است هزینه دادرسی را پرداخت می‌کند و برای تعیین هزینه دادرسی از ابتدا شاخص‌های بها بنگار نوله نمی‌شود ولی چنانچه حکم به نفع زوج صادر شده و زن به تنها معائن هزینه‌ای که زوجه تأدیه می‌کند حکم دادگاه به وی پرداخت می‌کند بلکه مابه‌التفاوت هزینه دادرسی (هزینه‌ای که متناسب با مهریه‌ی محاسبه شده تعیین می‌شود منهای هزینه پرداختی توسط زوجه) را نیز از طریق ابطال مهر تأدیه می‌کند.

چگونه مهریه به نرخ روز محاسبه شود؟
در حالت وجود دارد یا زوج زنده است یا فوت کرده، شاخص قیمت در سال فوت همسر تقسیم بر شاخص قیمت در سال وقوع عقد و حاصل به دست آمده در مهریه مندرج در عقدنامه ضرب می‌شود.

شاخص قیمت در سال قبل از مطالبه مهریه و طلاق تقسیم بر شاخص در سال وقوع عقد و حاصل به دست آمده در مهریه مندرج در عقد نامه ضرب می‌شود.

میزان از نظر پرداخت مهریه دو دسته‌بندی یک عده ممکن برای پرداخت مهریه و یک عده همسر از پرداخت مهریه بر این دو حالت مهریه چگونه به نرخ روز قابل مطالبه است؟

در هر ازاده و یا تقاضایی که زن در باره مهریه‌اش داشته باشد مورد قبول است. ممکن است زن ابتدا مهر را بپردازد یا این که قبل از زواج و بعد از عقد نیز از مهر یا مطالبه کند.

این که امروز که همسرش از پرداخت مهریه به نرخ روز عاجز ولی می‌تواند همان مهر سابق را بپردازد، همان مهر سابق را بپردازد ولی اگر مردی توانایی پرداخت نداشته باشد، انعقد فی امان الله است، اگر اموالی دار و مالک باشد، مهریه را تا زمانیکه از مهریه سابق بدهد و اگر مهریه سابق را پرداخت نکند، مهریه جدیدی را برای عدم بطلان مهریه نیز می‌توان استفاده کرد.

اگر زوجین در حین عقد ترتیب دیگری مقرر نداشتند، ولی متعاضداً در این خصوص توافق کرده باشند این توافق تا چه اندازه مؤثر است؟
قانون چنین توافقی را معتبر نمی‌داند در حقیقت قانون مقرر می‌دارد که مهریه متناسب با تغییر شاخص قیمت محاسبه می‌شود و از این قاعده یک مورد توافق حین انعقاد استثناء شده و مفهوم چنین استثنایی این است که سایر موارد تحت شمول قاعده کلی (محاسبه بر زمان تأدیه) قرار می‌گیرد با این حال اخذ چنین مفهومی از این استثناء، با توجه به این که مخالف اصولی حاکم بر حقوق تعهدات است، چندان صحیح به نظر نمی‌رسد. براساس اصول کلی حتا پس از عقد بر زمان وفای به عهد نیز می‌توان فرایطه با میزان، زمان، مکان و نحوه انجام یافتن تعهد به توافق رسید و چنین توافقی معتبر خواهد بود البته این توافق نباید تا توسل به تکلیف یا سوءاستفاده از موضع حاکم شود و در رضایت زوجه را محسوس می‌کند حاصل شده باشد.

با نامی از این که با ما گفت و گو کردیم

با نامی از این که با ما گفت و گو کردیم

با نامی از این که با ما گفت و گو کردیم

با نامی از این که با ما گفت و گو کردیم

با نامی از این که با ما گفت و گو کردیم

با نامی از این که با ما گفت و گو کردیم

با نامی از این که با ما گفت و گو کردیم

با نامی از این که با ما گفت و گو کردیم

با نامی از این که با ما گفت و گو کردیم

ترازی ایشان عمل خواهد شد
ماده ۲ - نحوه محاسبه مهریه وجه رایج بدین صورت است:

متوسط شاخص بها در سال قبل تقسیم بر متوسط شاخص بها در سال وقوع عقد، ضربدر مهریه مندرج در عقدنامه.

ماده ۳ - در مواردی که مهریه‌ی زوجه باید از تزک‌ی زوج متوفی پرداخت شود تاریخ فوت مبنای محاسبه مهریه خواهد بود.

ماده ۴ - بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران مکلف به انجام موارد زیر می‌باشد:

الف - شاخص‌های بهای سال‌های قبل از اجرای این قانون را تهیه و در اختیار قوه قضاییه قرار دهد.

ب - شاخص بهای مربوط به هر سال را به طور سالیانه حداکثر تا پایان خردادماه تهیه و به قوه قضاییه اعلام نماید.

ماده ۵ - دادگاه‌ها و ادارات ثبت اسناد و املاک موظفند در محاسبه میزان مهریه وجه رایج مطابق ماده (۲) و در تعیین تغییر شاخص قیمت مهریه براساس شاخص‌های مقرر در ماده (۴) این آیین نامه اقدام نمایند.

ماده ۶ - در صورتی که زوجه برای وصول مهریه به دادگاه صالح دادخواست تقدیم نماید هزینه دادرسی به میزان بهای خواسته براساس مهرالمسمی با زوجه است و در صورت صدور حکم به نفع وی، زوج علاوه بر پرداخت مهریه طبق ضوابط این آیین‌نامه مسئول پرداخت هزینه دادرسی به مقدار مهرالمسمی و ابطال تمیر به میزان ما به التفاوت خواهد بود.

ماده ۷ - در صورتی که زوج تقاضای صدور اجازته طلاق نماید دادگاه مکلف به تعیین تکلیف مهریه بر اساس این آیین‌نامه و برطبق ضوابط و مقررات جاری خواهد بود.

آیا مهریه سنگین دوام زندگی را تضمین می‌کند یا خیر و یا مهریه را می‌توان شاخه‌ای نبات قرارداد یا دو هزار سکه طلا بخت مهر در اجتماع ما به کاری پژوهشی و عمیق نیازمند است ولی آن پاسخی که ما در مشاوره‌ها در برابر این پرسش به دست آورده‌ایم: که چرا خانواده‌ها حاضر نیستند تن به مهری ساده و اندک بدهند - همانا احساس عدم امنیتی‌ست که آنان برای دختران خویش در آینده دارند. بیم از آینده موجب احساس خطر والدین شده است. روشن است که تصویب قوانین برای حفظ و تحکیم خانواده خصوصاً در راه رعایت حقوق زنان، موجب احساس امنیت زنان می‌شود.

سند است نمی‌تواند ملاک و معیار اصلی در ارزش باشد. دسته‌ی سوم نیز تقریباً قائل به تفصیل شده‌اند، بعضی مراجع نظرشان این است که اگر خانم مهریه را طلب کرده باشد و زوج به او نداده باشد باید به قیمت روز به او پرداخت کرد و اگر طلب نکرده باشد به قیمت قبل باید به او داد.

ایشان در ادامه چنین افزودند: «فقه‌ها روی این مسئله اختلاف در مبنا دارند و طرحی که تقدیم مجلس شده یقیناً «خلاف بین شرع» نیست.»

به هر صورت بحث مهر در مجلس و مطبوعات داغ شد ولی در انتها به ثمر رسید. آیا می‌شد در برابر این بی‌عدالتی که بر زنان می‌رفت چنین طرحی را تصویب نکرد؟

آیین نامه‌ی اجرایی
هیئت وزیران در جلسه مورخ ۱۳۷۷/۲/۱۳ بنا

فرهنگ و طلاق



● طرفداران وضع کنونی که طلاق را در اختیار مرد می‌دانند؛ به بعضی آیات قرآنی استناد می‌کنند. در حالی که از آیات قرآنی چنین چیزی فهمیده نمی‌شود.

به همان نسبت که ورود دینی تازه به هر سرزمینی، فرهنگ آن‌جا را دستخوش تغییر می‌کند، همان‌طور نیز تحت تأثیر آن فرهنگ قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، ساختار معیشتی، جمعیتی، اقتصادی و سیاسی هر سرزمینی بر هر پدیده‌ی تازه وارد تأثیر می‌گذارد و برداشت مفهومی و چهره‌ی اجرایی خاص به آن می‌بخشد. این تأثیر و تأثر را برای مثال در مسئله‌ی ازدواج در مناطق مختلف می‌توان دید؛ در حالی که مردم تابع یک دینند، با این وجود، شکل ازدواج‌ها بسیار متنوع و گوناگون است.

طلاق نیز نمی‌تواند از این قانون کلی مستثنا باشد. نگاهی به تنوع برداشت‌ها و سلیقه‌ها و ممنوع و مجازها در این باره - برای مثال در بین مذاهب همین اسلام خودمان - این ادعا را ثابت می‌کند.

وقتی می‌خوانیم که در بعضی مذاهب اهل تسنن، زنی که شوهرش مفقود شده، باید ۹۰ تا ۱۲۰ سال صبر کند^۱ و منتظر او بماند و یا می‌شنویم که یک مورد طلاق گرفتن در جمهوری اسلامی سیزده سال طول کشیده است^۲ - که معادل کل دوره‌ی جوانی، جنسی فرد و به معنی نابود کردن بقیه‌ی عمر اوست، یا می‌خوانیم که عروس جوانی را در جمهوری آذربایجان به خاطر اختلاف با مادر شوهر - بر سر

مسئله‌ای جزئی - از خانه بیرون می‌کنند و تا بیست سال او را بلا تکلیف می‌گذارند، یعنی شورای مذهبی می‌گوید کاری از ما ساخته نیست! تا این که زن دچار جنون می‌شود، و... آن وقت است که حضور فرهنگ محلی و تأثیر آن بر پدیده‌های بیرونی را بهتر در می‌یابیم.

این‌ها دلیلی‌ست برای اثبات این که آنچه امروز به نام قانون و فرهنگ به دست ما رسیده، از کانال ذائقه‌ها و سلیقه‌ها و میل و هوس‌ها و پندارهای افراد بسیاری رد شده و هر کس بر حسب سود و زیان خود، دستی بر آن گشوده است. پس می‌توان پذیرفت که «الطلاق بید من اخذ بالشاق» هم که طلاق را از اختیارهای مرد عنوان می‌کند، از همین سنخ باشد. وقتی می‌بینیم مردان در طول تاریخ در همه‌ی مراحل ازدواج، تصمیم گیرنده و اجرا کننده (قتال مایشاه) بوده‌اند و صدها زن را در حرمسراها زندانی می‌کرده‌اند، طبیعی بوده است که طلاق را هم به دست خود بگیرند و برای آن، قانون هم درست کنند. و آن‌گاه چه کسی جرئت داشته است که نه بگوید؟

طرفداران وضع کنونی که طلاق را در اختیار مرد می‌دانند، به بعضی احادیث و نیز به بعضی آیات قرآنی استناد می‌کنند. در حالی که از آیات قرآنی چنین چیزی فهمیده نمی‌شود و روایات، همه با وصفی که گفته شد، چقدر اعتبار می‌تواند داشته باشد؟

برای مثال در مورد قرآن، یکی از موارد استناد، عبارت «بما فضل الله بعضهم علی بعض» در آیه‌ی ۲۴ سوره مبارکه‌ی نساء است و آن را فضل گروهی بر گروهی دیگر (یعنی مردان بر زنان) معنی می‌کنند. در حالی که اولاً بعضهم علی بعض به معنی یکدیگر، همدیگر و مساوی با فضلی متقابل و دو طرفه (نه یکطرفه) است. یعنی همه بر یکدیگر فضل و برتری

دارند نه گروهی بر گروهی (جمله‌ی «یَفْقِیرو بعضهم بعضاً» و تمام جملات و عبارات دارای بعض... بعض نیز همین را می‌گویند) ثانیاً این آیه اصلاً درباره‌ی طلاق نیست تا از آن فهمیده شود که طلاق در دست چه کسی است.

وانگهی فضل خداوند در اصل به معنی همان استعدادهاست. یعنی خداوند به هر کس استعدادی داده تا کارهای جامعه زمین نماند و این قانون، زن و مرد نمی‌شناسد. زیرا جامعه به استعداد همه نیاز دارد. پس همه نیازمند و در استخدام یکدیگرند و خداوند کسی را آقا بالاسر قرار نداده است. همه از یک نفس واحد خلق شده‌اند و این خلقت، پیش از زنی و مردی و نیز پیش از رنگ و نژاد است. (قرآن) اما طلاق، الغاء یک قرارداد است، قراردادی که با ناهماهنگی روبه‌رو شده است. ولی این وضعیت، نباید باعث شود که حقوق اولیه و انسانی طرفین نادیده گرفته شود. چرا که سرانجام هر دو طرف، بعد از طلاق هم باید زندگی کنند و حق زندگی دارند (و سز جوهن بالمعروف و لاتمسکوهن ضراراً).^۳

حال این که، قرار داشتن قبضه‌ی طلاق در دست مرد، زن را مجبور می‌کند تا آخر عمر وضعی نامناسب را تحمل کند و این اختیار تام چیزی نیست، جز رسم برده‌داری و نتیجه‌اش هم همین فرارها و خودکشی‌ها و خودسوزی و قتل‌ها و جنایت‌هایی‌ست که هر روز شاهدش هستیم. اشکال این است که وضعیت و قوانین زمان زندگی مشترک زوجین را - به فرض ضحک - به امر طلاق هم تسری می‌دهند و این درست نیست، زیرا طلاق به معنی

واگذار کردن طلاق به مرد، مثل این است که کسی وارد رستورانی شود و غذا سفارش بدهد. ولی در لقمه‌ی اول و دوم بفرمند که غذا فاسد است و نخواهد آن را بخورد و آن‌گاه به او بگویند: «چون از اول با

● وقتی که زنان پیغمبر (ص) از زندگی ساده‌ی حضرت گله‌مند شدند، قرآن صریحاً به آنها می‌فرماید هر که می‌خواهد طلاق بگیرد و با رضایت و احترام به دنبال زندگی خود برود.

تصمیم خودت به این جا آمدی و غذا خواستی، پس باید این غذا را - هرچه هست - تا آخر بخوری. قرآن حداکثر محدودیتی را که در جریان طلاق برای طرفین وضع کرده، تعیین حکم از طرفین است که بی‌غرضانه مشکل را بررسی کنند و اگر تنها راه حل، طلاق بود، دیگر کسی برای آن‌ها مانع تراشی نکند و کار به خوشی فیصله یابد، مثال مناسب این وضع، مسئله‌ی زنان پیغمبر (ص) است که از زندگی بی‌نهایت ساده‌ی حضرت گله‌مند شده و ایشان را آزرده بودند و قرآن صریحاً به آن‌ها می‌فرماید هر که می‌خواهد طلاق بگیرد و با رضایت و احترام به دنبال زندگی خود برود، می‌بینیم که در این جا نه صحبت حق مرد بر زن، نه صحبت فضلنا بعضهم علی بعض و نه صحبت من اخذ بالساق و غیره است. زندگی خانوادگی باید مثل آب روان باشد تا طراوت بدهد، نه این که مثل یخ منجمد و نابود کننده شود.

بعضی‌ها برای اثبات حق طلاق برای مرد، به عقل و تجربه‌ی مرد و توانایی فکری و مدیریتی او اشاره کرده و گفته‌اند که چون در جامعه غالباً مردان دارای بیش‌ترین امتیازها هستند و زن‌ها از آن بی‌بهره، پس طلاق هم باید به دست مرد باشد. عرض می‌کنم که این وضع غالب را چه کسی جز خود مردان به وجود آورده‌اند؟ تحریم مدرسه رفتن و آموزش دیدن را، از خانه بیرون نیامدن و کسی ندیدن را، حتا از پنجره‌ی اتاق به بیرون نگاه نکردن را، ندویدن و نخندیدن و شاد نبودن را چه کسی بر آنها تحمیل کرده است؟ رسم خودسوزی پس از مرگ شوهر را، رسم ندیدن همسر آینده تا شب عروسی را، همان رسم ۹۰ تا ۱۲۰ سال انتظار و صدها رسم تحمیلی دیگر را چه کسی برای آن‌ها به وجود آورده است؟ با این حساب که همه‌ی راه‌های افزایش و رشد عقل و شعور به روی آن‌ها بسته شده و کسی هم گوشش بدهکار نبوده، زنان و دختران باید چه کار می‌کردند تا عقل و شعور و توانایی مدیریت

بیش‌تر پیدا می‌کردند؟ و مردان که همه‌ی راه‌های تکمیل و توسعه‌ی عقل و شعور را داشته‌اند، چه کار کرده و به کجا رسیده‌اند؟ و کدام مرد بزرگ بوده که زن بزرگی او را بزرگ نکرده باشد؟ و شادروان پروین اعتصامی چه خوب سروده:

اگر فلاطون و سقراط بوده‌اند بزرگ بزرگ بوده پرستار خردی ایشان

در پایان، دردآورترین سخنی را هم که در این باره شنیده‌ام بگویم: خانم دکتری از نمایندگان محترم در مجلس شورای اسلامی، یکی دو سال پیش با برنامه‌ی خانوادگی رادیو مصاحبه‌ای داشتند و می‌گفتند که: «اسلام کار خوبی کرده که طلاق را به دست مرد داده است. زیرا اگر به دست زن بود، همه‌ی زن‌ها تقاضای طلاق می‌دادند.» سپس ایشان گفت‌وگوی خود را با یکی از نمایندگان مجلس فنلاند تعریف کردند که از وی پرسیده بودند که در کشور شما چند درصد متقاضیان طلاق زنان‌اند؟ نماینده‌ی فنلاند گفته بود ۸۰ - ۷۰ درصد بعد خانم دکتر گفتند که: «ببینید خانم، اگر طلاق به دست زن باشد، چه فاجعه‌ای رخ می‌دهد؟»

در حقیقت همین الان هم فاجعه‌ای رخ داده و آن این است که نماینده‌های برای یافتن متغییر مستقل یک پدیده، به خیال‌ها و تلقین‌های رایج در محیط تربیتی خود اکتفا کرده و حداقل به عنوان کنجکاو ساده هم که شده از مخاطب خود نپرسیده است که: «چرا این طور است؟» تالیشان هم چیزی بگویند و احتمالاً معلوم شود که در آن سر دنیا این وضع علت دیگری - مثلاً خشونت بی‌حد و حصر مردان - داشته است و از این طریق چیزی به معلوماتمان اضافه شود. آخر، ایشان چگونه راضی شده‌اند که تهمتی به این بزرگی به همجنسان خود بزنند و آن‌ها را قلیاً فراری از خانه و بی‌اعتنا به خانواده قلمداد کرده و همانند برده‌ای معرفی کنند که به اجبار برده‌دار جان می‌کند و منتظر است که راه فراری بجوید؟ و این واقعیت آشکار را - حتا در مورد خودشان - منکر شده‌اند که اصولاً زنان از نظر عاطفی به محیط خانه و خانواده وفادارتر و به سرپرستی فرزندان خود متعهدتر از مردانند و این وابستگی را حتا بعد از طلاق هم نشان داده‌اند؟ آیا نمی‌شود گفت که ایشان این سخن کاملاً بی‌پایه را برای خوشایند و هماهنگی با جو مذهبی جامعه بیان داشته‌اند که اسلامی‌تر قلمداد شوند و باز دوره‌ای دیگر افتخار نمایندگی نصیبشان شود؟ اصلاً آیا خود ایشان این‌طورند که اگر راهی پیدا کنند، بلافاصله تقاضای

● بعضی‌ها برای اثبات حق طلاق برای مرد، گفته‌اند که چون در جامعه غالباً مردان دارای بیش‌ترین امتیازها هستند و زن‌ها از آن بی‌بهره، طلاق هم باید به دست مرد باشد!

طلاق می‌دهند و خانواده را رها می‌سازند؟

پانوشت:

- ۱- کتاب حقوق مدنی زوجین / محمد باقر محقق / ۱۳۲۳ ص ۱۰۴.
- ۲- خطبه‌ی نماز جمعه‌ی تهران به امامت آیت‌الله یزدی.
- ۳- آیه‌ی ۱۳۱، سوره‌ی بقره.



زندگی برای همه‌ی ما پر از فراز و نشیب است. گاهی که دلمان از غصه‌ها می‌گیرد و سختی‌ها محاصره‌مان می‌کنند... با خود می‌گوییم کاش جایی و کسی بود که حرف‌هایمان را می‌شنید، به پای واگویی‌ها و درد دل‌هایمان می‌نشست و با راهنمایی‌هایش در طی این مسیر پر از فراز و نشیب یاریمان می‌کرد.

ما آماده‌ایم توانمان را به کار گیریم تا شنونده‌ای مهربان و صمیمی و راهنمایی امین برای شما باشیم.

پرسش‌های خود را درباره‌ی مسائل حقوقی برایمان بفرستید.

کارشناسان ما نیز روزهای یکشنبه‌ی هر هفته شنونده‌ی حرف‌ها، مسائل و مشکل‌ها و درد دل‌های شما هستند.

● پیش از مراجعه با تلفن ۶۴۳۴۲۶۰ تماس بگیرید.



● در دو فیلم بانو و درخت گلابی مهرجویی، زنها شخصیت‌هایی اصلی هستند که مردها را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

گاه نگرش فیلمساز نسبت به شخصیت‌های اثرش، که طبیعاً زنها هم نیمی از آن هستند، طی زمان چنان تغییر می‌کند، که نگاه ناآشنا نمی‌تواند دیدگاه مؤلف یکسان هر دو اثر را تشخیص دهد. وقتی این اتفاق در مورد

نگاهی به شخصیت زن در فیلم‌های سینمایی سال ۷۷

● از هویت گمشده تا عواطف پررنگ

شیرین کاردار

کارگردانی همچون داریوش مهرجویی می‌افتد که معروف به هم‌آوایی یا وضعیت روز است، تغییرها را واضح‌تر می‌توان دید.

امسال دو فیلم از مهرجویی به نمایش درآمد که یکی با نام بانو در سال ۱۳۷۰ ساخته شده اما به دلایلی که هرگز به طور روشن توضیح داده نشد تا امسال به نمایش در نیامد و یکی درخت گلابی که سال پیش ساخته شده بود و در نوبت خود - هرچند به عمد کمی دیرتر - به روی پرده رفت. در هر دو فیلم، زنها شخصیت‌هایی اصلی هستند که مردها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بانو که اسم شخصیت اصلی را بر خود دارد، زنی منزوی، مدام در حال فال‌بینی چینی، مدیتیشن و حال و هوای عرفانی‌ست که در اتاق بستنی خود عزلت‌گزیده

و به طرز طنزآمیزی همین نکته سبب می‌شود از همسرش چنان غافل بماند که تا روز فرار او با زنی دیگر، از هیچ چیز خیردار نشود. خیانت مرد سبب می‌شود زن تا اندازهای به خود آید و در برخورد با دیگر شخصیت‌های فیلم، رفتاری بیرونی‌تر از خود بروز دهد. اما حرکت نهایی او هنگام بازگشت شوهر به خانه، همان حرکت سارا در برابر شوهر بدبین خود در فیلم ساراست یعنی ترک خانه و رها کردن همسر به حال خود.

در برابر، شخصیت پرشر و شور دختر جوانی که راوی درخت گلابی از آن به نام میم نام می‌برد - او بارها اشاره می‌کند که نام کامل دختر، آتش به جانش می‌زند - درونگرایی خود را به طور زنانه‌ای آشکار می‌کند. او در مقابل محمود جوان، که به شدت بدبختی او است، هیچ نشانه‌ای از علاقه بروز نمی‌دهد و شاید همین عدم آبراز علاقه است که وقتی محمود وارد عرصه‌ی سیاست می‌شود او را هرچه بیش‌تر از میم دور می‌کند. میم برخلاف بانو شخصیتی منزوی ندارد و احساس‌های درونی‌اش را در نامه‌هایی که از خارج از کشور برای محمود می‌نویسد، آشکار می‌کند. میم انتظار خبری را می‌کشد که هرگز به او تعلق نمی‌خورد و در پایان، حاشیه‌ی مرگ میم، مرد را تا ابد ساکن می‌گذارد.

به این ترتیب، آن داریوش مهرجویی در دو زمان متفاوت در چهره‌ی زن را شاهدیم که یکی بی‌دلبستی است، نگاه خود، متعلق به آن زمانه است و پس از هفت سال، بی‌چشمی سینماها فاش‌تر می‌نماید و یکی همچون میم، چهره‌ای جان‌ناش دارد و شور و حال خود تر گشته را گویی در زمان حال نیز می‌پراکند.

اما در میان شخصیت‌های زن پرده‌ی سفید امسال، فروغ کیا، شخصیت اول بانوی اردیبهشت جای خاصی دارد. رخشان بنی‌اعتماد این بار یکی از کامل‌ترین و امروزی‌ترین شخصیت‌هایش را در قالبی کاملاً متفاوت و با ترکیبی از قطعه‌های مستند، به نمایش می‌گذارد. فروغ زنی‌ست متعلق به این زمانه که با نگاهی ساده می‌توان همانندش را در اطراف خود یافت و به همین دلیل است که طغیان او علیه سنت، ازدواج مجدد زن مطلقه، تا این حد ملموس و باورکردنی به نظر می‌رسد. هرچند فیلمساز با مبهم نمایاندن شخصیت مرد و حذف فیزیکی او، بار شخصیت زن را بیش‌تر کرده، با پرداختن به مشکلات روزمره‌ی زنان، فیلم را به بستر واقع‌گرایی کشانده است.

● فیلمسازان ما قادرند به خوبی در صورت مناسب بودن شرایط، تصویر تازه و ملموس‌تری از زن به نمایش بگذارند.

چنین تصویر ملموسی از زن، - همچون رفع توقیف فیلم بانو - تنها به لطف فضای باز کنونی امکان‌پذیر شده است و همین نکته نشان می‌دهد که فیلمسازان ما قادرند به خوبی در صورت مناسب بودن شرایط، تصویر تازه و ملموس‌تری از زن به نمایش بگذارند.



آخرین فیلمش سارای، زن را در بستر افسانه‌های آذری به تصویر کشیده و همانند آپ جاری در رودها، به او خصلتی جاودانه بخشیده است. مشکل این شخصیت از آنجا آغاز می‌شود که زن را به شکلی قالبی، عروسک‌وار و بی‌اراده، گویی در مسیری تقدیری، به تصویر می‌کشد، تصویری که بسیار دور از زن امروزی یا حتی زن آرمانی قصه‌هاست.

شخصیت پردازهای تکراری را در مرسدس (مسعودکیمیایی) نیز می‌بینیم که در آن، دختر مددکار، مثل شخصیت زن فیلم سلطان حرف می‌زند که او نیز خود شبیه به دیگر زن‌های فیلم‌های کیمیایی‌ست. از این جهت، نه تنها مضمون‌ها و نقاط اوج و فرود و شیوه‌ی حرف زدن آدم‌های کیمیایی، تکراری به نظر می‌رسند.

بلکه شخصیت‌های او نیز به ورطه‌ی تکرار افتادند. به این ترتیب، هویت و شخصیت زن، خشک، بدون انعطاف و از پیش تعیین شده و تصنعی به نظر می‌رسد؛ هرچند که او سعی می‌کند خود را عاشق‌پیشه و در برابر پسر جوان رویه‌رویش، دوستدار مهر و محبت نشان دهد.

از این جهت، ضعف شخصیت‌پردازی در فیلم روانی (باریوش فرهنگ) نیز قابل ذکر است. فیلمی که شخصیت اصلی آن به زنی مبتلا به بیماری روانی است - و هر دو نقش مادر و دختر را به فاصله‌ی یک نسل، نیکی کریمی بازی می‌کند - در نمایش روحیات یک زن، پا را از فیلمنامه فراتر نمی‌گذارد و تصویری یک بعدی از دختری که خود را بیمار و دهم‌گانه‌نمی‌داند، خلق می‌کند. قصه‌ی دختری که منتظر شاهزاده‌ای سپید پوش است، در روزگار ما، چنان بی‌ارتباط و مبهم به تصویر کشیده شده است که حتی به حد همان قصه و سبب‌العمل نرسد گویا و قابل قبول به نظر نمی‌رسد. شاید هم بیش‌تر همان لباس‌های روشن و پر زرق و برق و شخصیت‌های فیلم، مریخ‌نظر فیلمساز بوده‌اند، تا جسم‌نیات و ظرافت‌های لازم برای شخصیت‌پردازی صحیح زن نقش اول فیلم.

در نو فیلم مرد آفتابی (همایون اسعدیان) به گونه‌ای کم‌رنگ و ناقصک (فاسم جعفری) به شکلی روشن‌تر، شاهد مثالی پنهان میان یک شخصیت زن و دو مرد هستیم. در فیلم اول، رابطه‌ی میان شخصیت‌ها در زاین شکل می‌گیرد و غریب سبب‌بزرگ شدن آن‌ها با یکدیگر می‌شود. اما در فیلم دوم، درگیری میان زن و متغذی که از عرصه‌ی نبرد بازگشته و مردی مرفه - که شخصیتی غلو شده نیز دارد - بر سر دختری بیمار است که باید علاقه‌اش را میان آن دو تقسیم کند. در حالی که تمایزش بیش‌تر به شخصیت رزمنده و خاطراتیست که از او در ذهنش مانده است.

جسارت فیلمساز در به تصویر کشیدن این رابطه سبب شد فیلم یک سال در محاق بماند و سرانجام نیز نمایش عمومی بی‌سر و صدایی را پشت سر بگذارد.

اصغر هاشمی، برخلاف فیلم‌های جسورانه‌ی اولیه‌اش، نظیر زیربام‌های شهر و در آرزوی ازدواج، در فیلم زندگی رابطه‌ای کاملاً سنتی را به نمایش می‌گذارد: دو زن خود را به مردی وابسته می‌کنند که به هر دوی آن‌ها دروغ می‌گوید، خیانت، شکلی عاشقانه به خود می‌گیرد و در پایان، همه‌چیز به خوبی و خوشی تمام می‌شود. زن دوم که جوان‌تر و شهرستانی

● رخشان بنی‌اعتماد این بار در بانوی اردیبهشت، یکی از کامل‌ترین و امسروزی‌ترین شخصیت‌هایش را در قالبی کاملاً متفاوت و با ترکیبی از قطعه‌های مستند به نمایش می‌گذارد.

و بسی‌کس است، بهاش را برای زن اول و همسرش باقی می‌گذارد، تا زندگی از هم پاشیده‌ی آن‌ها با جبهه رونق بگیرد و یاریدگر آغاز شود. در حقیقت، این نوع تریبانی کردن شخصیت زن، پیش از آنکه تلخ و نامعادلانه باشد، تصنعی و سرهم بندی شده به نظر می‌رسد. پایان خوشی برای یک قصه، به نظر می‌رسد.

جانب این‌که در مرد عوضی (محمدرضا هنرمند) به عنوان پر فروش‌ترین فیلم سال نیز با چنین ماجرای زردی رو می‌شویم و مردی را در برابر او زن می‌بینیم که مرده هر نو را همسر قانونی خود می‌داند. اما اگر مشکل دو زن در فیلم زندگی و در آغاز، عدم اطلاع آن‌ها از یکدیگر با طرح مسئله‌ی ازدواج موثقت حل می‌شود، در مرد عوضی شخصیت زن نیز به گمان یکانوری می‌شود که نمود عینی آن را می‌توانیم در منشی کارخانه ببینیم که همواره در حال آرایش کردن دیده می‌شود.

محمدرضا هنرمند در قالب کم‌دی و فانتزی، مشکلات چنین قصه‌ای را به خوبی حل کرده و راه را بر هر گونه تفسیر انتقادی بسته است؛ گرچه در پایان هر دو زن دست به دست هم داده و در همان قالب طنز مرد را از اتومبیل خود بیرون می‌اندازند. از قصه‌ی مرد عوضی با اندکی تغییرات - از جمله حذف زن دوم - در فیلم ساغر (سیروس الوند) استفاده شده است. در اینجا، با هویت زنی روبه‌رو هستیم که از یک استاد دانشگاه، پس از یک جراحی مغز، به زنی روستایی تبدیل شده و هویت خود را گم کرده است. گرچه میزان شباهت قصه‌ی دو فیلم، تعجب‌آور به نظر می‌رسد، قالب عمدی، بیش از ماجرای کشف عبوسانه‌ی هویت در فیلم ساغر جا افتاده است.

در فیلم‌های حاجی واشنگتن (علی حاتمی)، ابرو آفتاب (محمود کلاری) و عشق گمشده (سعید اسدی) با مردانی روبه‌رو هستیم که غم از دست دادن زن مورد علاقه‌ی خود را همچون

باری تحمل‌ناپذیر بر دوش می‌کشند. ابرو آفتاب نیز اساساً بر مبنای دل‌تنگی پیرمرد بازیگر، برای همسر بیمارش شکل گرفته است. دل‌تنگی غریبی که وفاداری دیرینه‌ی پیرمرد را برابر دختری جوان‌تر در اتومبیلی که او را به مقصد می‌رساند، به نمایش در می‌آورد و همین نکته سبب تعطیل فیلمبرداری فیلم می‌شود و جالب این‌که، این‌همه براساس قصه‌ی واقعی پشت صحنه‌ی فیلمی که محمود کلاری خود فیلمبردار آن بوده، رخ داده است.

در عشق گمشده، مردی که پزشکی حاذق است، پس از دو دهه، به وطن باز می‌گردد تا زن مورد علاقه‌اش را - که اتفاقاً تصویر قابل



توجهی از او در فیلم به نمایش در نمی‌آید و شخصیتی نخ نما شده به نظر می‌رسد. پیدا کند و هویت او که ایران نام دارد، با ماندن پزشک در ایران پیوند زده شود.

بودن یا نبودن (کیانوش عیاری) برخلاف روایت مستند نمای خود - و درست در جهت عکس فیلمی مانند زن شرقی (رامید لطفی) که هیچ وجهی از نام خود را به نمایش نمی‌گذارد - جلوه‌ای کاملاً عاطفی را در زن نقش اول خود به تصویر می‌کشد. وقتی پزشک معالج، قادر به قانع کردن خانواده‌ی بیمار مرگ مغزی نمی‌شود، دختر خود دست به کار می‌شود و با هوشمندی خاصی، همه‌ی توان خود را به کار می‌گیرد تا به موفقیت دست یابد. جالب این‌که فیلمساز به عمد شخصیت‌های مرد خانواده‌ی

در آستانه‌ی بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب، شاهد آثاری در هفدهمین جشنواره‌ی فیلم فجر بودیم که می‌شد تأثیرهای دگرگونی‌های اجتماعی پس از دوم خرداد را در برخی از آن‌ها ردیابی کرد. انتقادهای صریح اجتماعی (حتا در فیلم‌های خانوادگی، حادثه‌ای یا کم‌دی) طرح معضلاتی همچون آیدز و اعتیاد با زبانی جسورانه، نقد مقررات و ضوابطی که نتیجه‌ای جز سرخوردگی نسل جوان نداشته‌اند و از همه مهم‌تر نگاهی تازه به مسائل و مشکلات زنان بر ایران پس از انقلاب - که در شمار قابل توجهی از فیلم‌های امسال به چشم می‌خوردند - به وضوح آزادی‌های نسبی اخیر در حیطه‌ی فرهنگ و هنر را باز می‌نمودند.

در جشنواره‌ی هفدهم، فیلم‌هایی به نمایش

● در دوره‌ی هفدهم میلانی، درخشنده و بهزاد توانسته بودند فیلم‌های خود را با ارائه‌ی نقش زنان در سینمای دهه‌ی ۷۰ پررنگ‌تر جلوه دهند.

درخشنده و بهزاد توانسته بودند فیلم‌های خود را با ارائه‌ی نقش زنان در سینمای دهه‌ی ۷۰ پررنگ‌تر جلوه دهند، هرچند که به‌جز فیلم میلانی سایر فیلم‌های ساخت زنان آش دران سوزی نبوده و شرکت ندادن‌شان در بخش مسابقه‌ی سینمای ایران، اقامی کاملاً موجه بود. (فیلم‌های سیب سرخ حوا، دختری با

تعمیلی به کشودن این گره دیده نمی‌شد. در شهر زنان دختری نوجوان که بر رشته‌ی پزشکی قبول شده، سرانجام تن به ازدواج با پسری می‌دهد که در آینده به‌هیچ وجه نمی‌تواند، زوج مناسبی برای او باشد. فیلم شهر زنان، در برابر این سرنوشت تلخ هیچ موضعی نمی‌گیرد و کاملاً خنثا رفتار می‌کند. در نقطه‌ی مقابل ته‌مینه میلانی، همین سوژه را از روستا به محیط شهری کشانده و با اوج و فرودهایی مناسب، تماشاگر را با مهارت تمام به تعقیب شخصیت‌هایش وامی‌دارد.

میلانی که در آثار پیشین‌اش دیدگاه ضدمرد یکجانبه‌ای را تبلیغ می‌کرد و از این بابت بارها مورد انتقاد قرار گرفته بود، در دو زن کاملاً خود را از یکسویه‌نگری و شعار کنار کشیده و

زنان در هفدهمین جشنواره‌ی فیلم فجر

دوست داشتن زنانیان

شهرام خرازیها

درآمد که بی‌هیچ تردید، امکان ساخت‌شان تا پیش از دوم خرداد میسر نبود. جسارت‌های سیدضیاءالدین ثری در فیلم‌های لژیون و یادو شقایق، ته‌مینه میلانی در دو زن، کمال تبریزی در شیدا و فریدون جیرانی در قرمز بحث برانگیز بودند. در جشنواره‌ی شانزدهم تنها شاهد حضور یک فیلمساز زن، رخشان بنی‌اعتماد، بودیم اما در دوره‌ی هفدهم میلانی،

دختر را حذف می‌کند، تا او و مادرش خود به عرصه‌ی دشوار که مرگ و زندگی دختر به آن بستگی دارد، پا بگذارند.

در پایان، باید از شخصیت قوی زن شهرستانی فیلم آژانس شیشه‌ای (ابراهیم حاتمی‌کیا) یاد کرد که چه زیبا به عرصه‌ی مردانه‌ی گروگانگیری وارد می‌شود و برخلاف زن‌های کلیشه‌ای به گروگان گرفته شده، شخصیتی قوی - با بازی خوب بی‌تا بادران - دارد. یادمان باشد که اصلاً فیلم، روایتی است که کاظم برای همسرش فاطمه، به شکل نامه نقل می‌کند.

کفش‌های کتانی و شوکران که نگاهی جنجال‌برانگیز به دختران جوان داشتند، به‌موقع آماده‌ی نمایش نشدند.

□□□

دو زن (ته‌مینه میلانی)، طوطیا (ایرج قادری)، شهر زنان (عطاءالله حیاتی) و قرمز (فریدون جیرانی) تنها آثاری بودند که به‌طور مستقیم به جایگاه زنان در اجتماع و تلاش آنان برای رسیدن به جایگاهی منطقی و قابل قبول می‌پرداختند.

سرگردانی دختری جوان، بر سر دوراهی دانشگاه و تن دادن به ازدواج با مردی سنتی، دستمایه‌ی اصلی فیلم‌های شهر زنان و دو زن بود.

از آن رو که شهرزنان این سوژه را به شعار آمیخته بود، در همان سکانس‌های نخستین، تماشاگران را واپس می‌راند. در این فیلم گره افکنی به خوبی ژرفا یافته بود اما به هیچ روی،

نهایت سعی خود را کرده بود تا به فمینیسم افراطی متمم نشود.

قهرمان فیلم او هم بسان دختری که در شهر زنان می‌بینیم، با وجود آن‌که در رشته‌ی مهندسی تحصیل می‌کند، به‌سبب خاستگاه‌های سنتی خانواده‌اش به ازدواج با مردی متعصب تن می‌دهد و به خاطر او دانشگاه را رها می‌کند. در پایان فیلم دو زن دختری که می‌توانست روزی به مقام رفیعی برسد، به بیوه‌ای تبدیل می‌شود با دو پسر خردسال، که در فقدان شوهر باید یکجوری آن‌ها را از آب و گل درآورد.

او در آخرین صحنه‌ها درباره‌ی شوهر در گذشته‌اش، چنین تلخ اعتراف می‌کند: «فکر می‌کنم نوستش داشتم مثل یه زندانی که زندانیانشو دوست داره.»

در طوطیای ایرج قادری هم با زن مهندسی روبه‌رو هستیم که به‌علت مشغله‌ی فراوان، از رسیدن به امور خانواده باز مانده است. زنی که

● در پایان فیلم دوزن، دختری که می‌توانست روزی به مقام رفیعی برسد، به بیوه‌ای تبدیل می‌شود با دو پسر خردسال، که در فقدان شوهر باید یک جوروی آنها را از آب و گل در آورد.

بیرون کشیده، اما فیلمش فیلم خانگی صرف نیست. او به این آدم‌های روزنامه‌ای نگاهی سینمایی داشته است.

در فیلم قرمز تماشاگر برای قضاوت آزاد است. بر این فیلم هیچ دیدگاهی تحمیل نمی‌شود و فقط چند مصیبت اجتماعی طرح

در طولیا می‌بینیم بر خلاف زنان فیلم‌های شهر زنان و دوزن به سنت و انتظارات سنتی اجتماعی تن نمی‌سپارد و ترجیح می‌دهد که راهش را خود برگزیند. سوژه‌ای که قادری بر آن انگشت گذاشته، سوژه‌ی حساسیت برانگیزی است که کاملاً قابلیت فیلم‌های هندی و دوزن‌ناک شدن داشته اما خوشبختانه کارگردان با پرهیز از اوج‌های ملودراماتیکی سینمای هند و سانسوری مانتالیزم، هرچند تا حدودی لنگان، بار خود را به مقصد رسانده است. همین قدر که فیلمسازی چون قادری که نام آشنای سینمای دهه ۵۰ و فیلمسازی است، همت کرده و زنان ایرانی را این چنین در اوج اقتدار و سربلندی نشان داده خود جای تقدیر دارد. این فیلم پایان بیابایی دارد و در ارائه‌ی نتیجه به بیننده‌اش ساهارانه عمل می‌کند: خانم مهندس موفق می‌شود، مجتمع ساختمانی بزرگی را به‌موقع تحویل دهد، در حالی که شوهرش همان‌زمان در بیمارستان روانی بستری است. حضور زن و دخترش در بیمارستان، شوهر افسرده را تحت تأثیر قرار داده و دست‌های زن و مرد که دور از هم و به‌سوی هم فیکس می‌شوند، پایانی قابل تحلیل را مهیا می‌کند.

طولیا در وهله‌ی اول فیلمی ضد زن به‌نظر می‌آید اما چنین قضاوتی تنها بدون در نظر گرفتن حقوق اجتماعی زنان که به کرات در حال پایمال شدن است، ممکن خواهد بود.

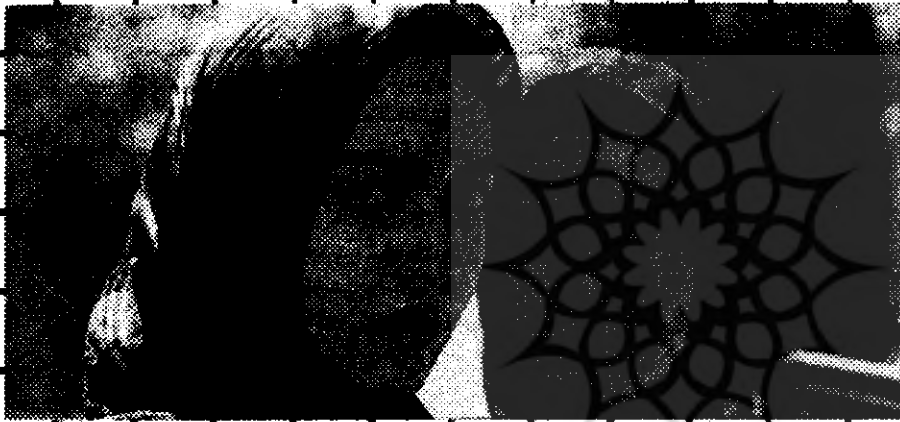
در قرمز (فریدون جیرانی) زن و مرد قربان بیش‌تری با یکدیگر دارند. زن پرستار است و مرد وارث ثروت هنگفتی که از پدرش به ارث برده اما به مرور که با فیلم همراه شده و با پیش‌زمینه‌ی شوهر آشنا می‌شویم، در می‌یابیم که پدر علاوه بر ثروت، دیگر آزاری و نگاه فرومایه و حیوانی به زن را نیز به‌عنوان میراثی برای پسرش برجای گذاشته است.

قرمز و رای تصاویر هیچکاکو و مضمونی مشابه با فیلم‌های خاچیکیان نقد اجتماعی دراماتیزه به شمار می‌رود. جسارت فریدون جیرانی در طرح نابسامانی‌های زنانی که مورد سوءظن شدید همسران خود و شکنجه و تحقیر هستند، باعث می‌شود تا قرمز را نتوان به‌سهولت فیلم تجاری صرف نام نهاد. اتفاقاً اگر قرار باشد از طریق رسانه‌ای همچون سینما بر فرهنگ و سنتی زن‌ستیزانه و مردسالار جامعه‌ی معاصر تلنگری وارد شود، بهترین راهش توسل جستن به فیلم‌هایی از جنس فیلم قرمز است. فریدون جیرانی پرسوناژهای فیلم قرمز را از دل صفحات حوادث روزنامه‌ها

جشنواره‌ی هفدهم در برابر جامعه‌ی امروز و جنبه‌های منفی و مثبتش، بی‌تفاوت نبوده بسیار مایه‌ی خرسندی است؛ به‌یاد داشته باشید که در سال‌های گذشته، در جشنواره‌ها به‌جز مواردی انگشت شمار، عمده‌ی فیلم‌ها هیچ عنایتی به وقایع روزمره و تحولات جاری در سطح مملکت نداشته و کوشش سینماگران عمدتاً در این بود که تا حد ممکن از ورود به عرصه‌ی سیاست و اجتماع بپرهیزند.

□□□

مردی از جنس بلور (سعید سهیلی) یکی دیگر از نقاط قوت و درخشان جشنواره‌ی هفدهم بود که از سیاست‌های روز به شدت انتقاد می‌کرد. در این فیلم با زنانی از طبقات مختلف روبه‌رو هستیم (مادر بسیجی، خانم



دکتری که در خارج از کشور اقامت دارد، دخترانی که در فساد غوطه می‌خورند، زنان طبقه‌ی مرفه و...) از آنجا که در فیلمنامه بیش‌ترین تمرکز بر شخصیت مرد بوده، زنان بیش‌تر به حاشیه رانده شده‌اند اما هرگز نقش تزئینی پیدا نکرده‌اند. در هر حال همین قدر که سعید سهیلی در بخش‌هایی از فیلمش با جسارت تمام حرفه‌هایی ناگفته را در مورد تباهی دختران جوان پیش می‌کشد، خود جای تأمل دارد.

ابراهیم حاتمی کیا با رویان قرمز و رسول ملاقلی پور با هیوا، ویرانه‌های جنگ را از راه حضور زنی که گذشته‌ها را می‌کاود، نگاه می‌کنند و به تماشا می‌گذارند. هر دو فیلم مضامین و تصاویر مشترکی با یکدیگر دارند و حتا در برخی صحنه‌ها از لحاظ ساختار بصری به‌هم شبیه شده‌اند.

روبان قرمز و هیوا با وجود آن‌که در ظاهر

می‌شود که قربانیان این مصیبت به‌طور کامل معرفی شده و در پایان، این ما هستیم که باید سره را از ناسره جدا کنیم.

جیرانی در فیلم قرمز صرفاً بر وجوه رمانتیک فیلم تمرکز نمی‌کند بلکه او می‌کوشد تا نیمه‌نگاهی هم به معضل زنان بی‌پناه داشته باشد. در طول فیلم به‌خوبی این نکته بر بیننده مشخص می‌شود که زن با وجود تمام فداکاری‌ها و از خود گذشتگی‌هایش، باز هم در چنبره‌ی قوانینی دست و پا می‌زند که بسیار یکسویه و به نفع مردان وضع شده‌اند. این نوع نگاه و نقد اجتماعی به اندازه‌ی مجاب کننده، از آب برآمده که خود به خود در پایان فیلم وقتی زن با چاقو شوهرش را به قتل می‌رساند، به هیچ وجه بیننده جسارت زن را تقبیح نمی‌کند. زن در حقیقت نه مردی متعصب بلکه تفکری غلط را می‌کشد.

در هر حال همین اندازه که فیلم‌های

پروانه‌ها در آسمان تهران پرواز نکردند

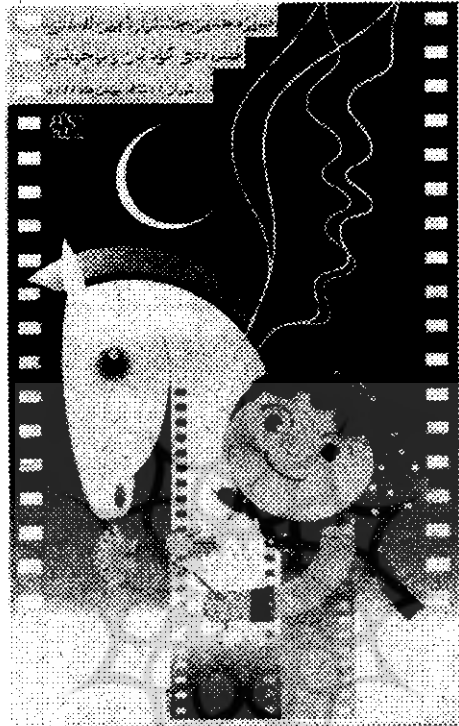
- چون اسم مادرم مریم بوده حتماً شبیه حضرت مریم بوده است
- بله، همه‌ی مادرها شبیه حضرت مریم هستند.
پسر مریم فیلم روان و جذابیست که با منطق درست، قصه‌ای قابل توجه را به تصویر می‌کشد، فیلمی کودکانه و معصومانه که هر نوجوانی می‌تواند با قهرمان فیلم هم‌ذات پنداری کند. یعنی هر نوجوانی دوست‌دارد صدای خوب داشته باشد، شاگرد اول باشد و مهم‌تر از همه قهرمان باشد.

نکته‌ی ظریفی که در این فیلم به تصویر کشیده شده، تصویر مردی بچه به بغل است که همسر خود را در هنگام تولد کودکش از دست داده و از مادر بزرگ رحمان می‌خواهد تا دستی برای او بالا بزند و مادر بزرگ پیغام می‌دهد که بگذار محرم و صفر تمام شود تا بعد. در حالی که پدر رحمان پس از مرگ مادر رحمان دوباره ازدواج نکرده و زندگی خود را صرف کودک قهرمانی چون رحمان کرده است.

یکی از فیلم‌های موفق خارجی، فیلم آدم کوچولوها به کارگردانی پیتر هیوت محصول کشور انگلستان بود. خانواده‌ی آدم کوچولوها با دو فرزندشان در خانه‌ی لندرز زندگی می‌کنند، این میهمانان کوتوله برای گذران زندگی‌شان عادت به کش رفتن اقلام کوچک و غذاهای پس مانده‌ی خانه‌ی لندرز دارند. خانه توسط شهرداری در معرض فروش و خراب شدن است. عمه خانم پس از مرگش خانه را برای برادرزاده‌اش خانم لندرز به ارث گذاشته اما وکیل طماع وصیت‌نامه را پنهان کرده و خانواده‌ی لندرز را از خانه‌شان بیرون کرده است. در حوادثی که در فیلم اتفاق می‌افتد، پسر نوجوان خانواده به اتفاق آدم کوچولوها و دوستانشان وکیل طماع را که نزد آن‌ها به گول شهرت دارد، دستگیر و وصیت‌نامه را کشف می‌کنند و خانه را نجات می‌دهند.

این فیلم مورد استقبال فراوان کودکان و نوجوانان و همچنین بزرگ‌ترها قرار گرفت. آدم کوچولوها در واقع همان بچه‌های کوچک بودند که با همه‌ی کوچکی در برابر بزرگ‌ترها موفق شدند، دست به کارهای خارق‌العاده بزنند.

فیلم‌های خارجی شرکت‌کننده در جشنواره، فیلم‌های قابل توجهی بودند. اما تعدادی از آن‌ها هم مانند فیلم‌های ایرانی دوباره‌ی بچه‌ها بودند نه برای بچه‌ها. موضوعی که به این فیلم‌های خارجی در دوره‌های گذشته رونق و جان تازه‌ای می‌بخشید.



خطاب می‌کردند از او امضا گرفتند.
در پسر مریم، رحمان که مادرش را هنگام تولد از دست داده، می‌خواهد دکتر شود تا هیچ مادری، مانند مادر او سرزنا نرود. او شاگرد اول مدرسه و مورد علاقه‌ی مردم روستا، مؤذن مسجد و مورد احترام و اعتماد روحانی روستاست. به در خانه‌های مردم شیر می‌برد و با مادر بزرگ و پدرش که شبیه خوان - شمرخوان - است، زندگی می‌کند. در روستای آن‌ها دو کلیسا یکی متروکه و یکی نوساز با یک کشیش وجود دارد. روزی کشیش، یک دسته گل بر قبر مادر رحمان می‌گذارد. رحمان که شاهد این ماجرا بوده به دنبال کشیش به کلیسا می‌رود و از کشیش می‌پرسد که آیا او مادر وی را می‌شناخته؟ کشیش پاسخ می‌دهد، بله، او و خواهرم هر دو در یک سال از دنیا رفتند. رحمان سر قبر خواهر کشیش فاتحه می‌خواند و از این پس ارتباط عاطفی عمیقی میان کشیش و پسر نوجوان ایجاد می‌شود. رحمان از کشیش می‌پرسد مادرش چه شکلی بوده؟
کشیش می‌گوید «مگر عکسی از او نداری؟»
نه!
فکر می‌کنی مادرت چه شکلی بوده؟

سیزدهمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان، از ۱۲ تا ۱۶ بهمن ماه در تهران برگزار شد. در بخش‌های مختلف این جشنواره، مسابقه‌ی سینمای ایران، مسابقه‌ی بین‌المللی و بخش‌های خارج از مسابقه، بزرگداشت زنده یاد کامبیز صمیمی مفخم، کارگردان نمایش‌های عروسکی، عروسک ساز و طراح صحنه، مرووری بر آثار محمدرضا علیقلی آهنگساز بیست سال سینمای کودک، و بخش از ادبیات تا سینمای کودک ۱۵۳ فیلم بلند، نیمه بلند و آثار ویدیویی به نمایش درآمد.

در بخش مسابقه‌ی بین‌المللی فیلم‌های بال‌های سپید ساخته‌ی مهدی و ناصر هاشمی، پسر مریم به کارگردانی حمید جبیلی و موشک کاغذی اثر فرهاد مهران‌فر و هشت فیلم خارجی از کشورهای فرانسه، کانادا، آلمان، ژاپن، انگلستان و دانمارک به نمایش گذاشته شد. فیلم‌های بال‌های سپید و پسر مریم تنها فیلم‌های بلند و جدید سینمای ایران بودند که برای نخستین بار به نمایش درآمدند.

فیلم بال‌های سپید ساخته‌ی ناصر و مهدی هاشمی، داستان چند نوجوان هنرجوی بازیگریست که به دیدار استاد پیر شبیه‌خوانی می‌روند. استاد با گفتن خاطراتش آنان را به سفری در گذشته‌ها می‌برد و آنان را با شبیه‌خوانی، در دوران نوجوانی خود آشنا می‌کند.

با آن که فیلم بال‌های سپید هم در هفدهمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم فجر و هم در بخش مسابقه به نمایش درآمد، تماشاگران از آن استقبال گرم و پرشوری نکردند و از آن‌جایی که کودکان و نوجوانان آشنایی چندانی با شبیه‌خوانی ندارند، زندگی نوجوانی که در ۵۰ - ۶۰ سال پیش می‌زیسته، جذابیت چندانی برای نوجوان امروزی ندارد.

پسر مریم، ساخته‌ی حمید جبیلی، داستان نوجوانی روستاییست به نام رحمان که مؤذن مسجد روستاست. او هر روز برای اهالی روستا شیر می‌برد و نسبت به کشیش پیر و تنهای روستا نیز دلسبوزی و محبت خاصی احساس می‌کند.

فیلم پسر مریم مورد استقبال گرم و انبوه تماشاگران قرار گرفت و فیلمنامه‌ی آن دیپلم افتخار بهترین فیلمنامه‌ی هفدهمین جشنواره فیلم فجر را دریافت کرد. پس از روشن شدن چراغ‌های سالن بچه‌ها به دور بازیگری که نقش کشیش را بازی می‌کرد، حلقه زدند و در حالی که او را آقای کشیش

○ مفاهیمی در پرده‌های از وهم

● مفهوم نقاشی با عنصر بصری شروع به شکل گرفتن می‌کند.



رنگ و شکل ساخته شده، پوشیده شده‌اند. اگر قرار باشد این پرده را برداریم و به عبارت دیگر مفاهیم را در قالب واژه‌ها بیان کنیم، دیگر این مفاهیم ماهیت ناب و اصیل خودشان را از دست می‌دهند. هنگامی که تماشاگر در برابر اثر آّبستره قرار می‌گیرد، امکان دارد برداشت‌های متعدد و متفاوتی از آن اثر داشته باشد اما نامگذاری آن اثر، تماشاگر را از جست‌وجوی ذهنی او جدا می‌کند و برداشت او را به آن پیوند می‌زند و معنا و مفهوم به همان برداشت محدود می‌شود.

- به شکل بصری اثر بیش‌تر اهمیت می‌دهید یا به مفهوم آن؟

- فکر می‌کنم همه چیز مهم است ولی چیزی که قرار است دیده شود فرم و شکل بصری کار است و مفهوم نقاشی با عنصر بصری، شروع به شکل گرفتن می‌کند. البته مفاهیم در همه چیز نهفته هستند، خیلی عمیق‌تر و حقیقی‌تر از زمانی که در قالب یک کلمه به آن می‌اندیشیم.

- وضعیت هنر و هنرمند را در کشور چگونه ارزیابی می‌کنید و به عنوان هنرمند با چه مشکلاتی روبه‌رو هستید؟

- به نظر می‌رسد که مردم ما بی‌آن‌که به این موضوع آگاهی کامل داشته باشند، تشنه‌ی هنرند و هنر می‌تواند پاسخ‌گوی بسیاری از نیازهای روحی و عاطفی باشد. اما هنری که به دور از ابتذال، جنبه‌های ناب خود را حفظ کند. در مورد مشکلات هم می‌توانم بگویم که آنقدر زیاد هستند که یاد گرفته‌ام با آن‌ها کنار بیایم و با همین شرایط کار کنم.

شرکت جسته است. از جمله نمایشگاه جمعی خانه‌ی آفتاب ۱۳۷۲، نمایشگاه جمعی نگارخانه‌ی پارک جمشیدیه در سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۷۶، اولین نمایشگاه تجربی نقاشی گرافیک ۱۳۷۱، نمایشگاه جمعی در گالری گلستان در سال‌های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۵.

نقاشی‌های لیلا پازوکی، در اولین نمایشگاه انفرادی‌اش، بیانگر نوع نگاه هنرمندی‌ست جوان و جستجوگر به این مقوله از هنر. او با ساده و استیلیزه کردن فیگورهای انسانی و یا بخشی از طبیعت، و گاه ترکیب و تلفیق فیگورها و مخدوش و پنهان کردن آن‌ها در انباشتی از رنگ، و یا شکستن سطوح و تکرار چند باره‌ی آن و ایجاد نوعی حرکت و ریتم، در جست‌وجوی یافتن شیوه‌ی شخصی و بخصوص به خویش‌ست، او در روند جست‌وجو، گاه در حیطه‌ی انتزاع‌گرایی گام می‌گذارد و گاه در چند قدمی آن قرار می‌گیرد.

گفت‌وگو با او ما را با دیدگاه‌هایش بیش‌تر آشنا می‌سازد:

- چه شد که به نقاشی علاقه‌مند شدید؟

- احتمالاً زمانی که برای اولین بار جذب زیبایی و یا منظر از چیزی شدم.

- از چه کسانی تعلیم و یا تأثیر گرفته‌اید؟

- به طور غیرمستقیم از خیلی چیزها و خیلی آدم‌ها، غیر هنرمند و هنرمند.

- نقاشی برای شما چه تعریفی دارد؟

- خیلی پیچیده است! در واقع من گاهی کاملاً بی‌انصاف می‌شوم و فکر می‌کنم که نقاشی برای خیلی از ما مسکن یا نوعی طلب جاودانگی و شهرت است که با عشق متجلی می‌شود.

- در نقاشی به دنبال چه مفاهیمی هستید؟

- حتماً در این نقاشی‌ها مفاهیمی نیز وجود دارد اما این مفاهیم در پرده‌های از وهم که از خط و



نمایشگاهی از آثار نقاشی لیلا پازوکی، نقاش جوان، در گالری گلستان بر پا شد. لیلا پازوکی ۲۱ سال دارد و تحصیل در رشته‌ی نقاشی را از سال ۱۳۷۰ در هنرستان هنرهای تجسمی آغاز کرد. در سال ۱۳۷۴ پس از گذراندن یک ترم در دانشکده‌ی هنر و معماری دانشگاه آزاد، به ادامه‌ی تحصیل در دانشگاه هنر پرداخت. نخستین حضور رسمی او در عرصه‌ی هنر باز می‌گردد به سال ۱۳۷۲ که وی در دومین دو سالانه‌ی نقاشی معاصر ایران شرکت کرد، از آن به بعد پازوکی در نمایشگاه‌های نقاشی بسیاری

سپیده شاملو

خودم می شوم. دندها جا نمی روند. به پلیس می گویم ماشینم خراب شده. می نشینند پشت فرمان. ماشین راه می افتد.

هیكل رها توی ماشین سوم معلوم نیست. حتما حالا پاهاش کمی خم شده ناخن های مرتبش قرمز شده و دست هایش را گذاشته اند روی سینه اش. زن ماشین سوم اما معلوم است. مهاله شده و نشسته بالای سر رها. گرهی روسری اش کج شده و به جای زیر چانه رفته کنار گوش. موهاش از روسری ریخته بیرون. اما نه مثل موهای این دختر بچه ها، یک جوریه کج و معوج. مثل این که خودش هم زخمی شده بود ولی مدام دور راننده ی ماشین می گشت و نلداری اش می داد. فکر می کنم زنش است. زل زده توی صورت رها. حتما او هم سفیدی دیوانه

تصادف

کننده ی صورت رها را از زیر قرمزی خون می بیند همان طور که مهرداد ساعت ها می نشیند، یعنی می نشسته و خودش را توی این صورت تماشا می کرده انگار رها زیر این نگاه تا نمی شده. انگار صورتش روزی روز براق تر و سفیدتر می شده. انگار مهرداد مرتب صورت رها را با آن نگاه می شسته.

حس کردم صورتم تمیز شد. گرم بود. عرق کرده بود. اما انگار یک دفعه صورتم را با آب خنک شسته باشند. سرم را بلند کردم. مهرداد نشسته بود رو به روم. نگاهش را ندزیدید. سرم را انداختم پایین و تا آخر مهمانی هم بلند نکردم. گردنم خم شده بود. بیست سال است مستقیم نگاه می کنم به صورت و گردن خشک آینه و می پرسم چرا؟ می گوید: دراستی بیست سال شده؟

آن روزها دنیا این طوری نبود. این طوری که پسرها و دخترها تند تند با هم دوست شوند و تند تند با هم به هم بزنند. آن روزها...

قلیم درد می کرد. می می رفتم جلوی آینه. صورتم برق می زد. چشم هام برق می زد. روی پوستم یک چیزی می لرزید. انگار یک جریان برق ضعیف وصل شده بود به تنم. یک لرزش



طرح از داود یارحمدي

این برق هم او را می دیدم. حتما اگر مثل امروز با ماشین من ده تا ماشین دیگر فاصله داشت. او همیشه زود این فاصله را پر می کرد. می رسید به من و از من هم رد می شد. می دانستم می پیچد توی خیابان سرو. می پیچید. رو به روی اداره ی شوهرش محکم می زد روی ترمز و من از کنارش رد می شدم. اما امروز انگار دیوانه شده بود. دستش را گذاشته بود روی بوق، مدام نور بالا می داد و راه می خواست. پام را محکم زدم روی ترمز. ماشین قرمز کوچولو از پشت رفت زیر ماشین گنده ی من و یک ماشین گنده ی دیگر هم از پشت آمد روش. خدا می داند که من چه دردی دارم.

پلیس می گوید، باید با آن ها بروم بیمارستان. من، رها، پلیس، راننده ی ماشین سوم و زن همراهش. رها را خوابانده اند روی صندلی عقب ماشین سوم. من سوار ماشین

پیاده که می شوم می بینم پشت ماشین حسابی داغون شده. از ماشین قرمز کوچولو هم چیز زیادی باقی نمانده. از جلو کوبیده به ماشین من و یک ماشین بزرگ هم از پشت آمده روش. مردم دور ماشین قرمز کوچولو جمع شده اند. سرم درد می کند. می نشینم. مردم یا علی می گویند و در ماشین قرمز را باز می کنند، یا نیلم. راننده بیهوش است. دوباره یا علی می گویند. می خواهند صندلی راننده را بخوابانند. نمی خوابد. صندلی را می شکنند. سر راننده را از روی فرمان بلند می کنند. صورتش از زیر خون و روسری پینا می شود. خودش است رها.

امروز هم مثل هر روز انداختم توی خیابان وصال. زیاد طول نکشید. پشت چراغ قرمز اول بودم که پیداش شد. ماشین قرمز کوچولو را هم شسته بود و برق می زد. البته من هر روز بدون

همیشگی. گاهی مهرداد را می‌دیدم. با برادرم می‌آمدند و زود می‌رفتند. آن روز، یادم نیست آفتابی بود یا نه، اما برادرم خانه نبود. مهرداد زنگ زد. گفتم دوستش خانه نیست. گفت منتظرش می‌ماند. آمد توی خانه. نشست رویه‌روی من. روی همان میبل آبی که گذاشتم توی اتاق خوابم و زن برادرم همیشه می‌گوید بنانامش دور، جا به جا شد. اول سفید شد. بعد سرخ شد. بعد سرش را بلند کرد و همدیگر را نگاه کردیم. صورتم برق می‌زد. می‌دانستم. برایش چای آوردم. همدیگر را می‌دیدیم. بدون برادرم.

پلیس می‌پرسد بیمه هستم یا نه؟ می‌گویم همه نوع بیمه دارم. بلناری‌ام می‌دهد می‌گوید مقصر خودش است (رها را می‌گوید) و ماشین

شکایت

سوم که هیچ کدام فاصله را رعایت نکرده‌اند. من اما همیشه فاصله را رعایت می‌کردم. آن روز، بیست و شش دی ماه، با هم توی کوچه راه می‌رفتیم. شانه‌ها مان خورد به هم. فاصله را رعایت کردم. مهرداد اما نکرد. آمد نزدیکتر. دستم را گرفت. من که نمی‌توانستم بگذارم مثل دخترهای بی‌آبرو با من بازی کند. می‌توانستم؟ زن توی آینه گردن خشکیده‌اش را می‌مالد و سرش را می‌اندازد پایین. نگاه نمی‌کند. اما من نمی‌توانستم. برای همین با آن یکی دستم زدم توی گوشش و رفتم. پشت سرم را هم نگاه نکردم. راستی راستی نگاه نکردم. آن سریالایی را تنها آدمم بالا. گریه هم نکردم. فقط دست کشیدم روی صورت خشک آینه و پرسیدم چرا؟ یک روز برادرم گفت مهرداد می‌خواهد بیرون. از ایران بیرون. شاید هم برنگردد. یک روز دیگر همین طور که روزنامه می‌خواند گفت: «مهرداد رفت»

یعنی این که سفیر نمرده بود، یعنی به او ویزا داده بودند و هواپیما هم سقوط نکرده بود. حقا آن را نزدیکه بودند. مهرداد رفته بود. پلیس می‌گوید ماشین تمیزی دارم و می‌پرسد چند سال است دارمش؟ می‌گویم

هشت سال و نگاه می‌کنم به خیابان‌ها که پر از پرچم و بیرق‌های سیاه است.

ده سال طول کشید تا توانستم این ماشین را بخرم. با حقوق اولم لباس سیاه خریدم و شکر و روغن و زعفران برای حلوا مایر موده بود و وصیت کرده بود مراسم خوبی برایش بگیریم. گرفتیم. فقط یک هفته بود. سیاه را از تنم درآورده بودم که پدر هم رفت کوه و از آن بالا سقوط کرد و مرد. این بار زیاد سیاه نپوشیدم. چون برادرم یک جشن عروسی بزرگ گرفته بود و مادر زنش می‌گفت، رنگ سیاه شگون ندارد. بعد از آن دیگر خرج زیادی نداشتم. با این حال ده سال از اولین حقوقم می‌گذشت تا توانستم این ماشین را بخرم. فامیل می‌گفتند بد نیست اگر خوب نگهش دارم می‌توانم به موقع بفروشم و جهیزیه بخرم. هه! خوب نگهش می‌دارم. من خوب فاصله را رعایت می‌کنم. تارهای سفید مو را از پیشانی آینه می‌زنم کنار. پیشانی خط خطی معلوم می‌شود. می‌پرسم: «چرا؟»

راننده‌ی ماشین سوم دستش را گذاشته روی بوق. در حیاط بیمارستان را برایش باز می‌کنند. پلیس ماشین من را پارک می‌کند بیرون حیاط، رویه‌روی در میله‌ای بزرگ. روی میله‌های در بیمارستان هم پلرچه‌ی سیاه کشیده‌اند. می‌پرسم: «چه خبر است؟» پلیس می‌گوید: «فردا قتل»

رها را با برانکار می‌برند. انگار دستشان را گذاشته‌اند روی بوق و پای‌شان هم روی پدال گاز است. من و پلیس به او نمی‌رسیم. مستقیم می‌برننش توی بخش آی. سی. یو. می‌نشینیم پشت در. اتاق انتظار آی. سی. یو. جدا است و دیوارهاش از نصف به بالا آینه است. سرم گیج می‌رود. زن ماشین سوم، می‌نشیند کنار مرد و دست مرد را می‌گیرد توی دستش. پلیس کیف رها را باز می‌کند و می‌گردد. یک دفترچه تلفن پینا می‌کند کوچولو و قرمز. همین طور که ورق می‌زند، از اتاق انتظار می‌رود بیرون.

نشسته بودم روی میبل آبی. به گوشی تلفن را که برداشتم برادرم گفت می‌خواهند بیرون. شمال، لب دریا. خوب است با آن‌ها بروم. هم آب و هوا عوض می‌کنم، هم می‌گردم، هم این که بچه‌ی آن‌ها توی صندلی عقب تنها نمی‌ماند و خدای ناکرده کاردستان نمی‌دهد. خب، پول ماشین هم نمی‌دهند. باید می‌رفتم چاره‌ای نبود.

توی بلنگو، یک صدای نازک که خیلی هم تند حرف می‌زند. دکتر متخصص مغز و اعصاب را پیچ می‌کند راننده‌ی ماشین سوم نشسته رویه‌روی من. زنش هم. نمی‌دانم شاید هم خواهرش باشد، اما نه مثل این که زنش است. نشسته‌اند کنار هم و هر دو به دیوار رویه‌روی نگاه می‌کنند. زن می‌پرسد ساعت چند است و ساعتش را با ساعت مرد میزان می‌کند.

برادرم و زنش ساعت‌هاشان را با هم میزان کردند. قرار گذاشتند ساعت شش همین جا. برادرم ماشین را پارک کرد لب ساحل. من و زن برادرم و پسرشان رفتیم قسمت زنانه. زن برادرم کفش‌هاش را در آورده بود. من، نه. شن از توی جوراب نایلونی سیاه می‌رفت لای انگشت‌هام. آن پرده که رد شدیم، یک جای خالی نزدیک ساحل پیدا کردیم. حصیرمان را پهن کردیم. زن برادرم لباسش را درآورد، موهاش را بست و رفت توی آب. من و پسرش نشستیم لب ساحل. با بیلی پلاستیکی شن می‌ریختیم توی سطل و دوباره از توی سطل می‌ریختیم روی زمین. یک حصیر پهن شد کنار ما. سه زن جوان لباس‌هاشان را از روی مایو درآوردند و نشستند. آن یکی؛ آن یکی که رها بود؛ موهاش بلند بود و سیاه. ریخته بود روی شانه‌هاش. چقدر هم شبیه این مجسمه‌های بی‌آبروی ونوس بود. حواس پسر برادرم پرت شده بود. مامانش از توی آب آمد بیرون و گفت موج دریا خیلی زیاد شده. به تنش روغن مالید. عینک آفتابی‌اش را زد و دراز کشید زیر آفتاب. من و پسرش همین طور شن بازی می‌کردیم. زن‌های جوانی حصیر کناری، جوک می‌گفتند و می‌خندیدند. زن برادرم دراز کشیده بود و از زیر عینک معلوم نبود، چشم‌هاش را بسته یا نه. ولی معلوم بود که دارد جوک گوش می‌کند چون بی‌خودی می‌خندید. آن یکی؛ آن یکی که رها بود؛ هلوهای سرخ را گاز می‌زد و می‌خورد. آن دوتای دیگر می‌گفتند بترکی، همه‌ی میوه‌ها را تو خوردی. آن یکی که رها بود می‌خندید و می‌گفت که بترکی چشم حسود و یک هلو دیگر گاز می‌زد. پسر برادرم شن بازی را ول کرده بود. زل زده بود به رها. رها یک هلو بهش داد. خندید. پسر برادرم هم خندید.

موج دریا خیلی بلند شده بود. نجات غریق سوت می‌زد و زن‌ها را صدا می‌کردند. زن‌ها از آب آمده بودند بیرون. موج‌ها خیلی بلند شده بودند

و دریا سیاه شده بود. نجات غریق پرچم سیاه را برد بالا. زن برادرم بلند شد و لباس پوشید رفته بودم سطل‌های شنی را لب دریا آب بکشم. پسر برادرم دستم را کشید و اشاره کرد که نگاه کنم. رها می‌نوید طرف دریا. دوست‌هایش داد می‌زدند که نرود نجات غریق سوت می‌کشید. او می‌رفت. بقیه هم آمدند لب دریا. رها از پشت موج‌ها معلوم نمی‌شد. فقط گاهی یک کله‌ی سیاه می‌دیدیم. نجات غریق سوت می‌زد و می‌گفت چه آدم‌های احمقی پیدا می‌شوند و با دوست‌هایشان از غریق هفته‌ی گذشته حرف می‌زنند که جنازه‌ی باد کرده‌اش را بعد از بیست و چهار ساعت توی یک شهر دیگر از آب گرفته بودند. دیگر کله‌ی رها را هم نمی‌دیدیم. زن برادرم ناخن‌هایش را می‌جوید از دستش خون آمد دوست‌های رها داد می‌زدند و صدایش می‌کردند هیچ کس از لب آب تکان نمی‌خورد. موج‌ها محکم می‌خورند به ساحل. نیم ساعت گذشته بود. پسر برادرم نشسته بود و چشم‌هایش را از آب بر نمی‌داشت. پاهام درد گرفته بود. نشستم کنارش. یکهو پرید و گفت: «اوناه، اونجاس مامان. خانومه پینا شده! کله‌اش را دیدیم. بعد هم آمد جلوتر و بعد هم از آب آمد بیرون و گفت: «آب تنی یعنی این.» پلیس می‌گوید به شوهر مصدوم اطلاع داده و قرار است خودش را برساند.

زن برادرم دست پسرش را گرفت و گفت باید بجنبیم و خودمان را زود برسانیم به ماشین، دیر شده. خودمان را رسانیم. برادرم ایستاده بود، اما عصبانی نبود. شاید چون تنها نبود. مهرباد ایستاده بود کنارش و هر دو تکیه داده بودند به ماشین. مهرباد گفت منتظر همسرش است. همسرش؛ که رها بود؛ با او زن جوان خداحافظی کرد و دويد طرف ما، یعنی طرف مهرباد. مهرباد دستش را انداخت نور شانه‌ی همسرش. زن برادرم به مهرباد گفت خانمش همه را ترسانده. مهرباد خندید. گفت

همسرش قهرمان شناست. وقتی پرچم سیاه رفته بالا، او چون می‌دانسته که رها می‌رود توی آب، پیش خودش کلی خندیده (لابد به قیافه‌ی زن‌های لب ساحل).

مهرباد از در بیمارستان می‌آید تو. خوب خودش را رسانده. این طرف و آن طرف را نگاه می‌کند می‌آید طرف پلیس و می‌گوید همسر مصدوم است. می‌فهمد رها توی آی. سی. یوست. او را هم راه نمی‌دهند. می‌نشینند کنار من. پلیس همه چیز را برایش توضیح می‌دهد. این که همسرش فاصله را رعایت نکرده. که سرعت مطمئنه را رعایت نکرده. که ماشین من جلو بوده و ماشین مرد دیگر هم عقب. مهرباد هیچ‌کدام از ما را نگاه نمی‌کند. سرش را گرفته توی دستش، یک عالمه مهرباد نور تا نور سالن انتظار آی. سی. یو گریه می‌کنند. برای او که رها است؛ همه‌ی مهربادها گریه می‌کنند.

گریه می‌کردم. آن شب توی هتل، کنار پسر برادرم که خواب بود، گریه می‌کردم. موقع شام برادرم برای زنش نوشابه می‌ریخت. گفت پنج سال است مهرباد عروسی کرده. زنش یک تکه جوچه زد به چنگال و داد به پسرشان. گفت چرا برگشتند؟ برادرم سس ریخت روی سالاد و گفت مهرباد اینجا را دوست داشته. زنش هم به خاطر او برگشته. بعد با دستمال بلوز پسرش را پاک کرد و گفت مهرباد خوب سروسامان گرفت. شب دراز کشیده بودم کنار پسر برادرم و گریه می‌کردم.

بلند می‌شوم. توی دیوار، یک عالمه زن با صورت خط خطی نگاهم می‌کنند. می‌گویم خب، هر کس دیگری هم بود نمی‌شناخت. می‌دانید چند سال گذشته؟ حق دارد. زن‌ها نگاهم می‌کنند. آن‌ها را نمی‌شناسم. پشتم را می‌کنم به زن‌های خط خطی. روبه‌روم هنوز نگاهم می‌کنند. می‌پرسم چرا؟ نگاه می‌کنند، به چشم‌هام و

پوزخند می‌زنند.

از برادرم نپرسیدم. تصادفی خانه‌شان را یاد گرفتم. دفتر تلفن برادرم را نه این که بخوام بگردم، ورق می‌زدم که دیدم توی صفحہ‌ی حرف «میمه» نوشته مهرباد و روبه‌روش هم یک آدرس. بعد هم وقتی فهمیدم کجا کار می‌کند، رها را می‌گویم، مسیرش را پیدا کردم. مسیر ماشین قرمز کوچولوش را می‌گویم. هر روز سر همان ساعت از همان مسیر می‌گنشتم. می‌دانستم عجله دارد. می‌دانستم. همه چیزش را می‌دانستم. وقتی می‌رسیدم خانه، می‌دانستم او چه کار می‌کند. می‌دانستم چه غذایی درست می‌کند. می‌دانستم چس می‌پوشد. همه را می‌دانستم. زن آینه هر روز عصر می‌نشست روبه‌روم: بسلام از خانه‌ی‌شان می‌گفت، از مهمانی‌هایشان، از شنای رها، از استخر خانه‌شان و... من خوابم می‌برد. صبح می‌رفتم سرکار و عصر می‌انداختم توی همان خیابان...

بله درست است، می‌توانستم بهش راه بدهم. اما پس فاصله چی می‌شد؟ پس سرعت مطمئنه چه طوز می‌شد؟ آن طوز که او دستش را گذاشت بود روی بوق و نور بالا می‌داد. دکتر می‌گوید: «همسر مصدوم»

مهرباد بلند می‌شود.

«شانس آوردین، آقا. برای این مسئله هم نیاید ناامید بود. علم هر روز پیشرفت می‌کنه.»

مهرباد نگاه می‌کند به دکتر. می‌بینم صورت دکتر زیر این نگاه تا می‌شود.

- کوم مسئله؟

دکتر سرش را می‌اندازد پایین. اول می‌رود بعد می‌گوید: «قطع نخاع»

زن‌های خط خطی نگاهم می‌کنند. نگاه می‌کنم به موهای سفیدی که از زیر روسری آمده بیرون. دور لب‌های زن‌ها چین‌های ریز می‌خورد. انگار آرام می‌خندند. مهرباد سرش را می‌گیرد توی دستش و همان‌جا می‌نشیند روی زمین. □

کارگاه داستان نویسی

آموزش داستان نویسی، تئوری داستان کوتاه، رمان و مکاتب آن در ضمن بررسی داستان‌های ایران و جهان

تلفن: ۶۴۳۴۲۶۰

امجد شاه باشقور

امجد شاه باشقور

بخارا

مجله فرهنگی و هنری

مدیر و سردبیر: علی دهباشی

بخارا مجله‌ای است فرهنگی و هنری که در آن مقالات و نقدها و خبرهای مربوط به ادبیات و هنر ایران و جهان منتشر می‌شود.

شماره سوم مجله فرهنگی و هنری بخارا با مقالاتی از نویسندگان، مترجمان، و استادان برجسته فرهنگ، ادب و هنر ایران منتشر شد. آثاری از:

- عبدالحسین زرین کوب - یحیی نکاء - علی بهزادی - عزت‌الله فولادوند - ایرج افشار - باستانی پاریزی - کلی ترقی - ویدا فرهودی - سیروس علی‌نژاد - پونه ندایی - جهانگیر الهکاری - عبدالحسین آذرنگ - احسان نراقی - رضاسیدحسینی - صفدر تقی‌زاده - بهاء‌الدین خرمشاهی - محمدجعفر یاحقی - علی موسوی گرمارودی - پانته آ مهاجرکنگولو - سیدفرید قاسمی - مهری شاه‌حسینی - زاون قوکاسیان - مریم بیات - شارلوت کریگوریان - محمدعلی همایون کاتوزیان - هرمز همایون‌پور - پرویز اتابکی - جمشید ارجمند - رضا رضازاده لنگرودی - سیدمحمد دبیرسیاقی - فریدون مشیری - سعید نیازکرمانی - مهدی ستایشگر - بیژن ترقی - فتح‌الله مجتبابی - ادیب برومند - مفتون امینی - عمران صلاحی - حسن میرعابدینی - روزبه زرین کوب و...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شرایط اشتراک:

بهای اشتراک سالانه مجله بخارا در داخل کشور شش شماره با احتساب هزینه پست دوازده هزار تومان است. متقاضیان می‌توانند وجه اشتراک را به حساب جاری ۳۵۲۳ بانک صادرات شعبه ۷۷۲ اوایل خیابان میرزای شیرازی به نام علی دهباشی واریز کنند و اصل برگه را با ذکر نشانی دقیق (با قید کد پستی) به نشانی: تهران - صندوق پستی ۱۶۶-۱۵۶۵۵ ارسال کنند.

تلفن و فاکس: ۸۷۰۷۱۳۲

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

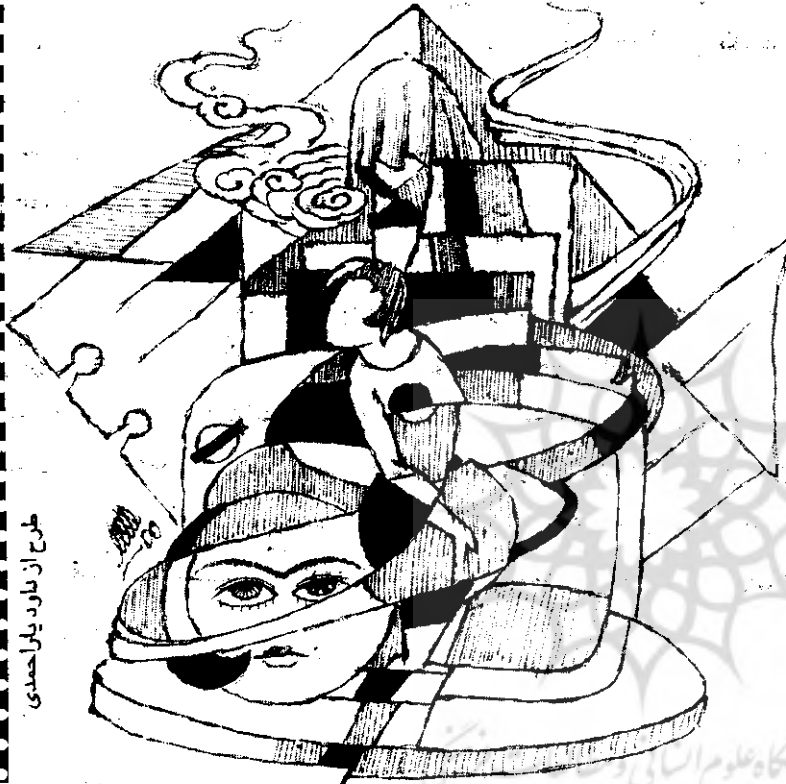
.....

کد پستی:

تلفن:

هنوز نه... اما بعد...

شیوا ارسطویی



طرح از داود یاراحمدی

جمعه بود نزدیک غروب. نو سه روزی می شد که دیگر پاییز بود گفتم: «کوش کن چه تصنیف تشنگی به. اون موقع با این باله می رقصیدم.»
باله! چه دروغ ها که نمی گویم. من را چه به باله!

دگمهی ضبط را زدم. صدای تصنیف پیچید توی اتاق.

دختری بودم با یک لباس سیاه چسبان. چه بازیگ بودم. وسط یک اتاق، دور تا دورش آینه، باله می رقصیدم.

چه دروغ ها که نمی گویم. ولی خوب، کافی ست چشم هایم را ببندم و به این تصنیف گوش بدهم؛ همان دروغی که می گویم درست می شود. آره، باله می رقصیدم.
گفت: «تف به هرچی عشقه»

چشم هام را باز کردم. دختری که لباس سیاه چسبان پوشیده بود و باله می رقصید. یک دستش ماند توی هوا و یک پاش که داشت تا می شد تا به زانوی پای دیگرش بچسبند، پشت چشمم شد مجسمه. چشمم درست رو به تابلوی رنگ و روغن توی اتاقم باز شد: زن قرمز پوشی که به دو شاخه‌ی لاله‌ی توی دستش نگاه می کرد. رنگ لاله ها به سیاهی می زد.

رفتم شیشه‌ی لاک قرمز را آوردم. تازه خریده بودمش. نشستم روی کاناپه. دستم را گذاشتم روی دسته‌ی کاناپه و ناخن هام را یکی یکی قرمز کردم. تی شرت سیاه پوشیده بود و می از این طرف اتاق می رفت آن طرف اتاق و بر می گشت. دستم را گرفتم توی هوا و به ناخن های قرمز نگاه کردم. ناخن ها را فوت کردم تا زودتر خشک شوند.

گفتم: «خودت رو خسته نکن. بهت می کم. این خونه روی هم چهل و پنج متره.»

گفتم: «داشتم خودم رو متر می کردم، نه خونه‌ی تو رو.»

گفتم: «می شه گفت اندازه‌ی همین اتاق هستی. بگیر بشین. سرگیجه گرفتم بس که راه رفتی.»

چاق شده بود. صورتش پف داشت و موهای فر فری خوشگلش تنگ شده بود. سر و ریختش را که برانداز می کردم، گفتم: «توهم همچین خوشگل خوشگل نموندی. دیگه اون قدر جمع و جور نیستی که بتونی از این شلوار جین های تنگ بپوشی.» و به شلوارم نگاه کرد.

دست دیگرم را گذاشتم روی دسته‌ی کاناپه و شروع کردم به قرمز کردن ناخن ها
گفتم: «دست هات هم دیگه اون قدر سفید و کوچولو نیست.»

محلش نگذاشتم. مواظب بودم بغل ناخن ها را لاک نمالم تا ناخن هام باریک تر به چشم بیایند. تصنیف هنوز تمام نشده بود.

گفتم: «الکی به دوست هام گفتم وقتی من و تو عاشق هم بودیم، تو این تصنیف رو پشت فرمون ژیان قراضهت می خوندی برای من.» رنگ ناخن های دست راستم هم تمام شد. دستم را گرفتم جلوی صورتم. ناخن هام را فوت کردم تا خشک بشوند.

تصنیف تمام شد. دگمهی ضبط را زد تا نوار برگردد عقب. نوار از اول شروع شد.

گفتم: «شاید هم می خوندم»
چشم هام را بستم. موهای فر فری خوشگلش توی تاریکی ماشین برق می زد. دستش روی دنده بود و می خواند. من به نیم رخ

او نگاه می کردم. به مژه های فر خورده و گونه های برجسته اش که تیک می زد. به چانه‌ی کوچکش و به لب هاش که زیر سیبل باریکش جم می خورد. چشم هام را باز کردم. گفتم: «ولی دماغت برای اون صورت به کمی بزرگ بود.»
وسط اتاق ایستادم. نگاهم کرد و دوباره شروع کرد به قدم زدن. از کنار تلویزیون کوچکم، که روی پیشخوان آشپزخانه بود، رد شد. برگشت تلویزیون را روشن کرد. تصنیف هنوز تمام نشده بود. ولی او ضبط صوت را خاموش کرد و رفت نشست روی تخت یک نفره‌ی گوشه‌ی اتاق من رو به تلویزیون. کنترل تلویزیون را هم گرفته بود دستش. چند تا کانال را عوض کرد تا رسید به یک کانال که یک زن نشست بود رو به دوربین و حرف می زد. زن

چنان سرش بود رویش را گرفته بود و از شوهرش می‌گفت که در جبهه شهید شده بود ناخن‌ها خشک شده بود. دو دستم را گرفته بودم توی هوا و نگاهشان که می‌کردم به یاد آن دو دست سفید و کوچولو بودم. زن گفت: «چشم‌های خیلی زیبایی داشت...»

دست‌ها را ول کردم و زل زدم به صفحه‌ی تلویزیون.

«... با شهید محمدزاده در کردستان آشنا شدم. وقتی برای خواهرها غذا می‌آورد، غذا را از پشت پرده می‌داد دست من که مسئول گروه خواهرهای رزمند بودم. همیشه سرش پایین بود به هیچ‌کس نگاه نمی‌کرد چشم‌های خیلی نجیبی داشت...»

تصویر او رفت و تصویر یک زن پیر به جای او آمد که مادر بود. زن گفت: «محمد نصف شب از خواب بیدار می‌شد و تا اذان صبح یک ریز نماز می‌خواند. بعضی وقت‌ها می‌دیدم که صورتش خیس اشک شده و با خدا نجوا می‌کنده تصویر او هم رفت و تصویر یک مرد میانسال به جاش آمد. مرد گفت: «شهید محمدزاده را به زور می‌فرستادیم مرخصی. شب‌های قبل از عملیات تا صبح با بچه‌ها حرف می‌زد و به همه روحیه می‌داد. این پسر خستگی سرش نمی‌شد. هیچ‌کس رو ندیدم مثل او با ایمان بچنگه.»

تصویر او هم رفت و دوباره تصویر همسر آمد که محکم رویش را گرفته بود، از آن یک چشمش که بیرون چادر مانده بود مستقیم رو به دوربین نگاه می‌کرد و حرف می‌زد.

«وقتی با ایشان ازدواج کردم، می‌دونستم که دره‌ی وصل ما خیلی کوتاهه. دل او جای دیگری بود. یکی از ویژگی‌های ایشان صورت زیباشون بود. وقتی با هم تنها می‌شدیم، می‌ترسیدم به اون چشم‌ها نگاه کنم. می‌گفتم این طوری که به من نگاه می‌کنی به هیچ‌کس نگاه نکن. می‌دونستم نگاه نمی‌کنه. ولی دوست داشتم بگم.»

زن چند لحظه ساکت ماند.

او گفت: «عجب زنی! بارک‌الله! توی تلویزیون نشسته و از زیبایی مردش حرف می‌زنه! خیلی خوشم اومد! بارک‌الله!»

زن دوباره که شروع کرد به حرف زدن، صدایش بغض داشت. به زحمت گفت: «من... خوشبخت‌ترین زن دنیا... بودم.»

دیدم تصویر زن تار شد. پلک زدم دو قطره‌ی سنگین افتاد روی گونه‌ها. نگاه کردم به تختخواب یک نفره‌ی گوشه‌ی اتاقم. هیچ‌کس

روی تخت نبود دیدم دستگاه کنترل تلویزیون دست خودم است. تلویزیون را خاموش کردم. رفتم دگمه‌ی ضبط صوت را زدم. دوباره نشستم و چشم‌هام را بستم. مرد تصنیف می‌خواند. دختر لباس چسبان رقص تنش بود و باله می‌رقصید. لباسش سیاه بود چه باریک بود. چه دست‌های سفید و کوچولویش داشت. انگشت‌های باریکش توی هوا ضرب می‌گرفت.

دستش چه منظم، چه قشنگ، بالای سرش چرخ می‌زد. چه یواش نوک پاهایش را عقب و جلو می‌برد. چه سبک نور اتاق می‌گشت. آینه‌های دورتا دور اتاق، دختر را ده تا هزار تا می‌کرد و دختر یواش خم و راست می‌شد. زانوی یک پا را روی پای دیگر تا می‌کرد و روی نوک پنجه که چرخ می‌زد، تصنیف تمام شد. چشم‌ها را باز کردم. چشم‌ها رو به تابلوی زن قرمز پوش باز شد؛ زن که به دو شاخه‌ی لاله‌ی توی دستش نگاه می‌کرد دستش که یک جوروی بود که انگار مال خودش نبود، که چسبانده شده بود به آستین لباس قرمزش، که سبز بود و لاله‌ها را گرفته بود، لاله‌ها که رنگشان به سیاهی می‌زد. از او خبری نبود صدایش پیچید توی اتاق: «تف به هرچی عشقه!»

این آخرین جمله‌ای بود که از او شنیدم. وقتی به او گفته بودم که همه می‌گویند شوهر بی‌مذکر تحصیلی و خانوادگی درست و حسابی و حقوق‌مکفی، شوهر نمی‌شود، وقتی به او گفته بودم که همه می‌گویند که حالا خانه و ماشین و ویلا سرش را بخورد. نگفته بودم که ماشین زیان قراضه را چقدر دوست دارم، که به نظر من کمک بهیاری برای مرد مهم‌ترین شغل دنیا است، که چقدر اتاقش را ته خیابان نواب دوست دارم، اتاقش که پر کتاب و نقاشی بود و پنجره‌اش رو به یک تعمیرگاه قراضه باز می‌شد و پنجره را که باز می‌گذاشت بوی گازوئیل و صدای ترتر ماشین، آدم را کلافه نمی‌کرد که هیچی! خیلی هم خوب بود. حتا نگفته بودم وقتی توی آن اتاق عجیب و غریب با دوست‌هاش جمع می‌شدند نور هم و سب شرق و غرب و مذهب و سیاست دعوا می‌کنند، او چقدر دوست داشتنی می‌شد می‌توانستم بگویم با همه‌ی آن حرف‌هایی که درباره‌ی او می‌گویند، من آن پارچه‌ی گل گلی را که مادرش می‌بندد دور سرش و سنگوله‌ای از آن روی خالکوبی پیشانی‌اش آویزان می‌شود، دوست دارم. اما نگفتم. خیلی چیزها می‌شد بگویم. می‌شد بگویم به من چه که باباش سه تا زن گرفته و طلاق داده و او بچه که بوده از خانه‌ی زن بابا قهران کرده

و آمده پیش مادرش که در یک کارخانه‌ی خارج شهر کارگری می‌کرده. به من چه. می‌شد بگویم باباش را دوست دارم چون صورتش شکل پیری صورت او بود همه‌ی این‌ها را می‌شد بگویم. ولی او گفت: «تف به هرچی عشقه!» من هم خر شدم و گفتم: «حالا می‌خواهی تابلوی اون زن رو که به لاله نگاه می‌کنه، ازم پس بگیری؟»

می‌شد بگویم همه می‌گویند تابلوی زشتی است. ولی من دوستش داشتم، چون او کشیده بود؛ چون او زشتی را خیلی قشنگ کشیده بود. اما خوب نگفتم. او گفت: «تف به هرچی عشقه!» و پشتش را کرد و رفت.

انگار نه انگار که گفته بود بی من هیچ کجا نمی‌رود. انگار نه انگار که آن روز توی بخش بیمارستان، ایستاده بود پشت چرخ ملافه‌های تمیز و به من زل زده بود؛ به من که با رییس بخش سربیک مجروح جنگی دعوا می‌کردم و او راه افتاده بود و به من که رسیده بود بغل گوشم گفته بود: «آخرش من تورو می‌دزدم!»

همچین پشتش را کرد و رفت که انگار نه انگار آن روز آن قدر قشنگ این را به من گفته بود. آن روز که من آن همه پیش دخترهای امدادگر دیگر قیافه گرفته بودم که بالاخره آن پسر که آن همه سرش می‌شد و آن همه هم زیبا بود. نصیب من شد. آن روز که او آن قدر قشنگ تماشا کرده بود. و من برای همه‌ی دخترها قیافه گرفته بودم که آن پسری که به همه کمک می‌کرد و نمی‌گذاشت هیچ‌کس به امدادگرهای ناوطلب چپ نگاه کند و از گل بالاتر به آن‌ها بگوید، او که همه چیز می‌دانست و تازه آن همه هم زیبا بود...

همان پسری که وقتی آن مجروح جنگی را زیر ملافه‌ی سفید از بخش بردند بیرون، در آسفی تئاتر بیمارستان گیتار زد و برای مجروح‌های جنگی که زیر ملافه‌ی سفید از بخش می‌برند بیرون شعر خواند، نصیب من شد. همان که وقتی شعرش را می‌خواند، نفس از کسی در نمی‌آمد. که تازه آن همه هم زیبا بود، که وقتی چند روز غیبش می‌زد، همه انگار چیزی گم کرده باشند، دور خودشان می‌چرخیدند و وقتی بر می‌گشت، می‌گفتند از جبهه آمده و او به روی خودش نمی‌آورد و سب صحبت را با یک مجروح جنگی باز می‌کرد که: «میونه‌ی شما با نقاشی چطوره؟» و فرداش می‌دید که بوم و بساط نقاشی وسط سالن مجروح‌ها است و سرپرستار راه می‌رود و پشت سر هم می‌گوید: «دوباره این پسره نظم بخش رو ریخته به هم!» سرپرستار وقتی این را می‌گفت صدایش

عصبانی بود ولی چشم‌هاش خمار و یک جورهایی مهربان که همه معنی‌اش را می‌دانستند و من آن روز آن همه پراش قیافه گرفته بودم. انگار نه انگار که آن روز آن قدر قشنگ صدام زده بود. او که انگار نه انگار با هم رفته بودیم میدان گمرگ و اجاق گاز قسطنی قیمت کرده بودیم. انگار نه انگار به فروشنده، که آشناشان بود، وقت معرفی گفته بود: «نامزد من...» و بعش آن طوری تماشاگر کرده بود که بدم می‌خواست هیچکس را تماشا نکند. انگار نه انگار که گفته بود: «حسود خانم! چشم بنده تماشاخانه‌ی سرکار است و پس!» انگار نه انگار قرار بود آن قدر هم‌دیگر را تماشا کنیم تا همتی غذاها مان روی آن اجاق گاز قسطنی بسوزد و همسایه‌ها از بوی غذای سوخته‌ی خانه‌ی ما به حرف بیایند. فقط گفت: «تف به هرچی عشقه!» و پشتش را کرد و رفت. نشد دستش را بگیرم. اگر

می‌شد هم نمی‌گذاشت. دستم که بی‌هوا می‌رفت طرف دستش، دست‌هاش را قلاب می‌کرد توی هم و می‌گفت: «خودت رو لوس نکن! برای این لوس بازی‌ها خیلی وقت داریم. هول نشو!» لجم می‌گرفت. می‌گفتم: «اوه...! حالا انگار می‌خوام بکشمش!»

می‌گفت: «کشتن که شاخ و دم نداره! صبر کن، حسود خانم. این کردن از مو نازک‌تره. آ...! آ...! رگش رو بزَن راحت کن! ولی هول نشو! می‌خوای تفنگ هم برات بیارم؟ دارم‌ها! فقط هول نشو!» انگار نه انگار قرار بود بکشمش...

دگمه‌ی ضیبط را زدم. نوار برگشت عقب. مرد دوباره تصنیف می‌خواند. صدای او پیچید توی اتاق: «تف به هرچی عشقه!» دختر هنوز باله می‌رقصید. آه کشیدم. ضیبط را خاموش کردم. پرده را زدم کنار. هوا هنوز روشن بود. جمعه بود. غروب. دو سه روزی می‌شد که دیگر پایین

مانتو و روسری‌ام را پوشیدم و زدم بیرون. ناخن‌های سرخم را قایم کردم توی جیب روپوش. خیابان دراز را گرفتم و رفتم پایین. جمعه بود. غروب: خیابان، پهن، دراز، این ور آن ورش پر درخت. کلید را توی جیب روپوش می‌چرخاندم و فکر می‌کردم حالا جای خوبی است برای تمام شدن. ولی صدای تصنیف هنوز

توی گوشم بود. دختر که باله می‌رقصید توی کلام بود و او که حالا هرکجای دنیا بود حتماً چاق شده بود و صورتش پف کرده بود و از موهای فرفری خوشگلش هم خبری نبود. جنگ خیلی وقت می‌شد که تمام شده بود و من هنوز دست کسی را نگرفته بودم توی دستم. حلقه‌ی کلید نور انگشتم، توی جیب روپوش می‌چرخید و به خودم می‌گفتم اینجا جای خوبی‌ست برای تمام شدن قصه و به خودم می‌گفتم کدام قصه و صدای تصنیف توی گوشم بود و صدای او که تف می‌کرد به هرچی عشقه! او که حالا هم اگر اینجا بود نمی‌گذاشت دستش را بگیرم و می‌گفت: «هول نشو!»

دیدم دو نفر، چند قدم جلوتر از من می‌روند. یکی دختر و آن یکی پسر. دختری باریک و پسر لاغر و دراز دست‌هاشان کنار هم آویزان تکان می‌خورد و دست دختری بی‌هوا می‌خورد به دست پسر. به خودم گفتم انگار قصه هنوز تمام نشده. صدای تصنیف، دیگر توی گوشم نبود. دست دختری که می‌خورد به دست پسر، پسر یواشکی دختری را نگاه می‌کرد و بعد هر دو پیچچه می‌کردند، سرشان را می‌گرفتند جلو و آرام می‌رفتند. به خودم می‌گفتم اینجا هم جای خوبی‌ست برای تمام شدن. اگر آن اتومبیل پشت سرم یواش نمی‌راند و نمی‌آمد جلو، واقعاً جای خوبی بود برای تمام شدن قصه. به خودم می‌گفتم کدام قصه که اتومبیل، کند از کنارم رد شد. نگاه کردم، توی اتومبیل دو نفر نشسته بودند یکی پشت فرمان و آن یکی بغل دستش. دو مرد حواسشان به دختری و پسر بود. فکر کردم کاش توی قصه به ناخن‌هام لاک قرمز نمالیده بودم و دوباره فکر کردم کدام قصه و ناخن شست، توی جیبم، داشت لاک ناخن وسط را می‌تراشید و صدای او از توی قصه می‌آمد که: «کشتن که شاخ و دم نداره، حسود خانم. می‌خوای تفنگ برات بیارم؟ دارم‌ها!» و باز فکر کردم از توی کدام قصه؟ و ناخن شست داشت کارش را می‌کرد اتومبیل بین من و آن دو نفر کند می‌راند. دست دختری بالاخره یواش رفت توی دست پسر. انگشت‌ها رفت توی هم و شروع کرد به وول زدن و من هم به خودم می‌گفتم: جمعه بود. نزدیک غروب. دو سه روز می‌شد که دیگر پایین بود و پسر یواش دست دختری را می‌برد طرف لبش و اتومبیل بین من و

آن‌ها کند می‌راند کسی توی کلام باله نمی‌رقصید. زن می‌گفت: «بیا شهید محمدزاده توی کردستان آشنا شدم. چشم‌های زیبایی داشتم»

بالاخره پسر دست دختری را رساند به لبش. زن توی تابلوی رنگ و روغن به لاله‌ها نگاه می‌کرد و او می‌گفت: «برای این لوس بازی‌ها خیلی وقت داریم. هول نشو!» و پسر پشت دست دختری را بوسید و داشت می‌آورد پایین که اتومبیل بغل آن‌ها ترمز کرد. به خودم گفتم: «تف به هرچی عشقه!» و می‌رفتم آن طرف خیابان که صدای دختری را شنیدم، می‌گفت: «هنوز نه آقا! ولی بعد، شاید»

به خودم گفتم اسم خوبی است برای قصه و فکر کردم کدام قصه و می‌رفتم که پسر گفت: «قراره که...»

دیگر چیزی نشنیدم. رسیدم آن طرف خیابان. ناخن شست توی جیب روپوش پوست از ناخن وسط کنده بود که خیابان را نور زد و برگشتم پایین. وقتی برمی‌گشتم از اتومبیل و دختری و پسر خبری نبود. وسط خیابان مانده بودم قصه کجا تمام می‌شود که صدای تیراندازی پیچید توی کلام. تند خودم را رساندم خانه. کلید اثناختم و آمدم تو و دگمه‌ی ضیبط را زدم و نشستم رو به تابلوی رنگ و روغن و چشم‌ها را بستم.

مرد تصنیف می‌خواند. صدای زن جوان از تلویزیون می‌آمد بغض داشت. به زحمت می‌گفت: «من... خوشبخت‌ترین زن... دنیا... بودم.» چشم‌هام بسته بود ولی می‌دانستم تصویر تلویزیون حالا تار است. و من بالای سر یک پسر لاغر و دراز، توی یک خیابان پهن و دراز نشسته‌ام و می‌زنم توی سرم. می‌خواهم موهام را بکنم. روسری می‌آید توی دستم. بالاخره موهام را گرفتم دستم و گفتم: «من می‌گفتم: «خانم روسری‌ت رو بکش سرت!» و من به این فکر بودم که اینجا جای خوبی‌ست برای تمام شدن قصه. چشم‌هام را باز کردم. زن قرمز پوش به لاله‌ها نگاه می‌کرد. لاله‌ها دیگر سیاه سیاه بود. جمعه بود. نزدیک غروب. دو سه روزی می‌شد که دیگر پایین بود. دختری، ده ده تا هزار تا، باله می‌رقصیدند. چه دروغ‌ها! «تف به هرچی عشقه!»

یاد سید محمدعلی جمالزاده

به کوشش علی دهباشی، نشر ثالث، ۱۳۷۷، بها ۲۲۰۰ تومان

این کتاب به اهتمام علی دهباشی گردآوری شده است. علی دهباشی که نام شناخته شده‌ایست در عرصه‌ی مطبوعات و نامش با نام کلک - ماهنامه‌ای که سال‌ها او سردبیری و گرداندگی‌اش را به عهده داشته - همراه است، چندی است که به انتشار نشریه دیگری به نام بخارا دست یازیده است.

در مقدمه کتاب یاد سید محمدعلی جمالزاده آمده است: «حرف و سخن درباره‌ی جمالزاده بسیار گفته و نوشته شده است. بخصوص در این اواخر که جمالزاده و آثارش با بی‌مهری و ناوری‌های نسنجیده و حتا گاه با حب و بغض روبه‌رو بوده است...»

تلاش دهباشی برای تألیف این کتاب همان طور که در مقدمه کتاب آورده است نقد اصولی آثار این نویسنده بوده و این که صفات برتر و برآزنده‌ی جمالزاده را نیز نشان دهد.

این کتاب در بردارنده‌ی ۲۲ مقاله از افراد صاحب نامی چون دکتر باستانی پاریزی، احمد بیرشک، انجوی شیرازی، عبدالعلی دست غیب، دکتر محمود عنایت، دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان و... می‌باشد.

سالنامه‌ی زنان ۱۳۷۸

به کوشش نوشین احمدی خراسانی، انتشارات توسعه

این سالنامه حاوی رویدادهای مهم تاریخ زنان برجسته‌ی ایران و جهان به همراه تصاویر آنان است. این سالنامه در بردارنده‌ی اطلاعات گوناگون درباره‌ی زنان نقاش، موسیقیدان، داستان‌نویس، اولین انجمن‌ها و روزنامه‌های زنانه و... است.

داستان‌های پهلوانی و عیاری ادبیات فارسی اقبال یغمایی، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۷، بها ۱۲۰۰ تومان

اقبال یغمایی متولد توابع نایین از نوادگان نختری یغمای چندقی شاعر هزل‌گوی دوره قاجار است. او در دارالفنون و دانشسرای تهران ادامه تحصیل داد و سپس به تدریس پرداخت. اقبال یغمایی در سال ۱۳۷۶ در تهران درگذشت. از او بیست و پنج اثر در حوزه‌های تحقیق، ترجمه، تألیف و تصحیح متن به جای مانده است.

این کتاب شرح احوال و کارهای پنج تن از پهلوانان و عیاران این سرزمین است. گرشاسب، نامه، سمک عیار، داراب نامه، داستان فلکناز و ابومسلم نامه عناوین این شرح حال‌هاست.

میراث فرهاد

نویسنده: مریم مهدیقلی، ویراستار: سودابه

مبشر، نشر واژه آرا، ۱۳۷۶، بها ۵۹۰ تومان

سیمای زن در جهان

نشر برگ زیتون، ۱۳۷۷

این نخستین بار است که مجموعه‌ای با عنوان سیمای زن در جهان، که به زنان به کشور اختصاص دارد، در ده جلد گردآوری شده است. این کتاب به کوشش مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری فراهم شده است. در فهرست مطالب آن درباره‌ی خانواده، مشارکت سیاسی، آموزش و هنر، اقتصاد و اشتغال، رفاه اجتماعی و سازمان‌های غیردولتی زنان تحقیق شده است.

این ده کشور هندوستان، مصر، سوریه، امریکا، ترکیه، کره جنوبی، ژاپن، تایلند، استرالیا و چین هستند.

مبنای برنامه‌ریزی با رویکرد جنسیتی

تألیف: شهلا حبیبی، صدرالدین بلادی، ناشر: مؤسسه فرهنگی هنری ریحانه نبی (ص) ۱۳۷۷، بها ۱۸۰۰ تومان

این کتاب، حاصل سنجشی جامع و درونگرانه درباره‌ی دو مفهوم برنامه‌ریزی جنسیتی و بررسی آمار و ارقام گردآوری شده در جمهوری اسلامی ایران است. در پیشگفتار کتاب آمده است: «... تلاش کرده‌ایم که اولاً اثبات کنیم، برنامه‌ریزی با رویکردها و محاسبات جنسیتی در حقیقت یک خاستگاه دینی و اعتقادی دارد و پیش از آن که صرفاً یک الگوبرداری از تلاش‌های توسعه‌گرایانه معمول و مرسوم در کشورهای رشد یافته باشد، ابای یک تکلیف و وظیفه دینی است.»

این کتاب به مناسبت شروع فعالیت‌ها و نشست‌های تنظیم و تدوین برنامه سوم توسعه تألیف شده است به این امید که به عنوان گامی کوچک در تحقق حقوق انسانی و اسلامی زنان کشور بیش از پیش مؤثر واقع شود.

زنان بی‌گذشته

نوشین احمدی خراسانی، نشر توسعه، ۱۳۷۷، بها ۲۵۰ تومان

این کتاب در بردارنده‌ی داستان‌هاییست به نام: زنان بی‌گذشته - یک سیب، یک شهر، یک زن مسیر امتحان و جدول خواستگاری.

عشق بازی می‌کنم با نام او

مهری شاهحسینی، کتاب مهناز، ۱۳۷۷ - بها ۲۰۰ تومان

عشق بازی می‌کنم با نام او مجموعه‌ای از شعرهای سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۷۶ مهری شاهحسینی است. شاهحسینی لیسانسیه در رشته‌ی ادبیات فارسیست. از سال‌های نوجوانی شعر سروده و شعرهایش در نشریات چاپ شده است. این کتاب نخستین مجموعه‌ی شعر اوست. پیش از این کتاب «زنان شاعر



ایران» از او منتشر شده است و کتاب «طبیعت و شعر در گفت‌وگو با شاعران» نیز در دست انتشار است. شعرهای مهری شاهحسینی غنایی و عاشقانه است و چون «از دل برآید لاجرم بر دل نشیند.»

آن دم که ابرها

آن دم که ابرها

از پیشانی ماه می‌گریزند

خواهی آمد.

در ارتفاع

کسی پروانه‌ها را نمی‌بیند

پروانه‌هایی که نه چراغ را می‌شناسد

و نه فانوس ماه را

وقتی که تو بیایی

پروانه‌ها نیز می‌آیند.

■ نقش ویتامین

نقش ویتامین در تغذیه



مربع حبیب‌اللهی

اینها می‌کنند. ضمناً باید در نظر داشت که ویتامین‌های موجود در یک ماده غذایی ثابت نیست و برحسب موقعیت زمان و مکان مقدارش متغیر است. در پاره‌ای از موارد لازم است ویتامین‌های مصنوعی به بعضی از غذاها اضافه کرد زیرا مواد غذایی در بسیاری از اوقات، ضمن عملیات صنعتی مقدار قابل ملاحظه‌ای از ویتامین خود را از دست می‌دهند. برای مثال ویتامین ب^۱ و پ به آردها اضافه می‌کنند تا ویتامین‌های از دست رفته در هنگام آرد کردن غلات یا گندم جبران بشود یا به مارگارین، ویتامین‌های آ و د اضافه می‌کنند تا کمبودهای این روغن جبران بشود.

- ویتامین‌ها به چند گروه تقسیم می‌شوند؟
- کارشناسان علم تغذیه ویتامین‌ها را به دو گروه عمده تقسیم می‌کنند. ویتامین‌هایی که در آب حل می‌شوند و ویتامین‌هایی که در چربی حل می‌شوند. ولی موضوع بحث ما جفا کردن ویتامین‌ها نیست بلکه ما چند نوع ویتامین مهم را که برای بدن انسان ضروریست به طور جداگانه بررسی می‌کنیم و در جدولی که ارائه می‌شود، نوع غذاها و میزان ویتامین موجود آن‌ها مشخص می‌شود.

- آیا ویتامین‌ها در جلوگیری از بروز سرطان نقش دارند؟

- عامل مهم در ایجاد سرطان، رادیکال‌های آزاد و سرگردان هستند که در بدن انسان، حیوان و گیاه وجود دارند و این‌ها منشأ خطر و عامل اصلی بروز سرطان‌ها هستند. موادی که می‌توانند با این عوامل خطرناک مبارزه کنند، بعضی از ویتامین‌های ضد اکسیدان از جمله ویتامین ث و آ و ب و ای و بتاکاروتن هستند. البته عوامل دیگری هم با مواد خطرناک موجود در بدن مبارزه می‌کنند که در بعضی از مواد غذایی نظیر گوجه فرنگی، تمام مواد رنگی طبیعی خوراکی، تمشک، توت فرنگی، انگور سیاه، شاتوت و زردآلو یافت می‌شود.

کولیس ماین جراح معروف، می‌گوید: «من به بیماران سرطانی خود پس از جراحی توصیه می‌کنم در مصرف مواد غذایی دقت کنند مثلاً سبزیجات خام، میوه‌های تازه، شیرتازه، انگور قرمز، گردو، فندق و چربی‌های مایع نباتی که حرارت زیاد ندیده باشد، مصرف کنند در تمام آن‌هایی که این رژیم غذایی را به کار ببرند متاستاز سرطانی مشاهده نشد و بالعکس در بیشتر کسانی که بعد از عمل همه نوع غذاهای تند، سرخ کرده و دود داده و غیره مصرف کردند دیده شد.»

اساسی را بسازد و بقیه را باید از بیرون تأمین کند.

- کمبود ویتامین‌ها چه اثر نامطلوبی در بدن دارد؟

- کمبود اغلب ویتامین‌ها به وقفه در رشد کودکان، از دست دادن اشتها و امراض مختلف دیگر منجر می‌شود که در جای خود به آن‌ها اشاره خواهد شد. این کمبودها در طول سالیان متمادی باعث عذاب بیماران و حتی مرگ آن‌ها می‌شد. ولی امروزه با کشف ویتامین، علت آن بیماری‌ها هم شناخته شده است. ویتامین‌ها بزرگترین کشف علوم غذایی بوده است. ویتامین‌ها از نظر شیمیایی پیچیده و مربوط به خانواده‌ای مشخص نیستند. دانشمندان فرمول و ساختمان همه‌ی ویتامین‌ها را مشخص کرده‌اند و نام‌های آ و ب و ث و د و... را بر آن‌ها نهاده‌اند.

- آیا ویتامین موجود در غذاهایی که ما مصرف می‌کنیم، کافیست؟

- مواد غذایی، حاوی مقدار کمی از ویتامین‌هاست که معمولاً کافی به نظر نمی‌رسد ولی همین مقدار کم نقش بسیار مهمی را بازی می‌کنند. برای مثال ویتامین‌های گروه ب برای تشکیل بعضی از آنزیم‌های بدن نقش اساسی دارند و سایر ویتامین‌ها هر یک نقش مخصوص خود را

● سبزی‌هایی که در آب به مدت طولانی غوطه‌ور می‌شوند، تا ۸۰ درصد ویتامین آن‌ها از بین می‌رود.

تا صد سال پیش چنین گمان می‌شد که اگر غذای انسان محتوی مواد نشاسته‌ای، چربی‌ها و پروتئین‌ها باشد، زندگی انسان بر وفق طبعی خود را طی می‌کند. اما بعدها در بررسی‌هایی که بر حیوان‌ها صورت گرفت، دانشمندان علوم تغذیه به این نکته پی‌بردند که افزودن بر مواد یاد شده، بدن انسان به مواد دیگری نیاز دارد تا بتواند به زندگی خود ادامه دهد که از جمله‌ی آن‌ها ویتامین‌ها و بعضی از فلزهای مفید هستند. در دو شماره پیش به طور مختصر به نقش فلزها اشاره شد - از این پس به بررسی نقش ویتامین‌های مهم خواهیم پرداخت. این شماره به ویتامین ث اختصاص دارد. به گفتگوی ما با دکتر قهرمان شمس متخصص تغذیه توجه کنید.

- آیا بدن انسان می‌تواند ویتامین مورد نیاز خود را بسازد؟
- بدن انسان فقط می‌تواند چند نوع ویتامین

- در چه شرایطی ممکن است ویتامین ث مواد غذایی از بین برود؟

- در سبزی‌ها آنزیمی وجود دارد به نام اکسیداز که دشمن ویتامین ث است و به محض تماس با ویتامین ث، آن را از بین می‌برد معمولاً ویتامین ث و آنزیم اکسیداز در سبزی‌ها و سیب‌زمینی نزدیک هم هستند بنابراین اگر سبزی را با قطعات ریز خورد کنیم و یا با چاقوی کند آن را قطعه قطعه کنیم، اکسیداز با ویتامین ث تماس پیدا می‌کند و ویتامین ث را از بین می‌برد. ضمناً بهترین فعالیت آنزیم اکسیداز، در حرارت ۶۰ تا ۸۰ درجه‌ی سانتی‌گراد است. بنابراین اگر سبزی را در آب سرد بریزیم و حرارت دهیم موقعی که حرارت آب بین ۶۰ تا ۸۰ درجه‌ی سانتی‌گراد می‌رسد، هم‌ی ویتامین ث موجود در سبزی از بین می‌رود. بنابراین توصیه می‌شود ابتدا آب را جوش آورده، سپس سبزی را در آن بریزید. آنزیم اکسیداز در حرارت بالاتر از ۸۰ درجه‌ی سانتی‌گراد از بین می‌رود ولی ویتامین ث می‌ماند.

- ویتامین ث چه نقش دیگری در بدن دارد؟

● در بیشتر اوقات در بدن شرایطی مساعد برای ساخت نیتروزامین وجود دارد، این ماده یکی از عوامل بسیار خطرناک و محرک سرطان است. وجود ویتامین ث در بدن مانع از ساخت نیتروزامین‌ها می‌شود.

● بعضی از مواد هستند که یا خاصیت سرطان زایی ندارند و یا اگر دارند ضعیف است. ولی اگر این مواد در داخل بدن شکسته شوند، سرطان‌زا می‌شوند. ویتامین ث مانع شکستن این مواد در بدن می‌شود.

● افراد و یا حیواناتی که مدت طولانی در برابر اشعه‌ی خورشید قرار می‌گیرند، به بیماری سرطان از جمله غدد سرطانی مبتلا می‌شوند. ویتامین ث مانع از بروز این غدد می‌شود.

● سرطان مری در سواحل جنوب دریای خزر زیاد است ولی افرادی که در غذای آن‌ها ویتامین ث زیاد وجود دارد، از این بیماری در امان می‌مانند.

● خانم‌هایی که آماده‌ی ابتلا به بیماری سرطان (دهانه رحم) هستند، با مصرف ویتامین ث خطر این بیماری در آن‌ها بسیار کم می‌شود.

● و بالاخره آن‌هایی که سیگار زیاد می‌کشند و یا مشروب زیاد می‌نوشند، مبتلا به سرطان گلو می‌شوند. مصرف ویتامین ث از این خطر به مقدار زیاد می‌کاهد.

- میزان مجاز مصرف ویتامین ث چه اندازه است؟

● در سبزی‌ها آنزیمی به نام اکسیداز وجود دارد که دشمن ویتامین ث است و به محض تماس با ویتامین ث آن را از بین می‌برد.

● کودکانی که با شیر جوشیده تغذیه می‌شوند، باید ویتامین ث بدن آن‌ها از راه‌های دیگری تأمین شود.

- مصرف ویتامین ث را بعضی‌ها ۲۰ میلی‌گرم در روز، عده‌ای ۵۰ تا ۶۰ میلی‌گرم و تعدادی هم ۱۰۰ میلی‌گرم در روز توصیه می‌کنند. اما گروهی از پزشکان تا ۱۰ گرم در روز را برای افراد مبتلا به سرطان تجویز می‌کنند.

- در چه شرایطی ویتامین ث تحت تأثیر اکسیداسیون قرار نمی‌گیرد و از بین نمی‌رود؟
- همان طور که گفته شد، ویتامین ث راحت‌تر تحت تأثیر اکسیداسیون قرار می‌گیرد تا سایر ویتامین‌ها. آب میوه‌ها یا میوه‌هایی که قطعه قطعه می‌شوند، با سرعت بیشتری در مجاورت هوا اکسید شده و ویتامین ث خود را از دست می‌دهد. هبل اکسیداسیون توسط اکسیدازها که داخل یاخته‌ها قرار گرفته‌اند، کاتالیز می‌شود و در اثر بریدن و قطعه قطعه کردن میوه‌ها و یا خوردن سبزی‌ها اکسیداز آزاد شده و ویتامین ث را از بین می‌برد. سرعت اکسیداسیون و فساد ویتامین ث در حرارت زیاد، قلبایی‌ها و ظرف‌های مسی بیشتر است و ویتامین ث با سرعت بیشتری از بین می‌رود. بنابراین آب میوه و سبزی خرد شده در صورتی که در ظرف مسی قرار گرفته شوند با سرعت ویتامین ث خود را از دست می‌دهند به همان ترتیب سرعت اکسیداسیون در سرما کاهش می‌یابد. برای مثال اگر سیب‌زمینی را ۲۰ دقیقه حرارت دهید ۵۲ تا ۶۶ درصد ویتامین ث آن باقی می‌ماند ولی اگر ۹۰ دقیقه حرارت دهید، فقط ۱۷ درصد ویتامین ث آن باقی می‌ماند. اگر سیب زمینی را با پوست حرارت ندهد و بپزید ویتامین ث آن تقریباً حفظ می‌شود.

- منابع اسید اسکوربیک یا ویتامین ث کدامند؟
- مواد غذایی گیاهی، میوه‌ها، سیب، گلابی و گوجه سبز منابع خوبی هستند، ضمناً سیب

زمینی و سبزی‌های تازه مهم‌ترین منابع ویتامین ث هستند. جدول پیوست میزان ویتامین ث را در مواد غذایی مختلف نشان می‌دهد. لازم است گفته شود که مقدار اسید اسکوربیک یا ویتامین ث سبزی‌ها در فصل بهار و اوایل تابستان به بیش‌ترین اندازه‌ی خود می‌رسد. انبار کردن محصول برای مدت نسبتاً زیاد ویتامین ث را کاهش می‌دهد. گرچه ویتامین ث در سبزیجات سبز خوراکی خیلی بیش‌تر از سیب زمینی است ولی در برخی از کشورهایی که غذای اصلی آن‌ها سیب‌زمینی است، ساکنان آن تا ۹۰ درصد ویتامین ث مورد نیاز بدن خود را از راه سیب‌زمینی تازه یا با پوست پخته شده تأمین می‌کنند.

- متأسفانه تا ۷۵ درصد ویتامین ث سبزی‌های سبز، ممکن است در هنگام پخته شدن از بین برود، به همین علت بهتر است برای تأمین ویتامین ث از سبزی‌های خام استفاده شود و اگر می‌خواهند سبزی‌های پخته مصرف کنند، باید اندازه‌ی مصرف روزانه آن را افزایش دهند. مثلاً ۲۸ گرم کاهو، ۲ میلی‌گرم ویتامین ث دارد و ۱۱۲ گرم کلم پخته ۲۰ میلی‌گرم ویتامین ث دارد. کلم خام نسبت به کاهو منبع بهتری از ویتامین ث است. ۲۸ گرم آن، ۲۰ میلی‌گرم ویتامین ث دارد.

● شیر گاو ۱ تا ۱.۵ شیر مادر ویتامین ث دارد. ضمناً مقداری از این ویتامین ث در طول عمل پاستوریزه از بین می‌رود. اگر شیر گاو را در معرض نور آفتاب قرار دهید ویتامین ث آن کاهش می‌یابد.

● کودکان که با شیر جوشیده تغذیه می‌شوند، باید ویتامین ث بدن آن‌ها از راه‌های دیگر تأمین شود. برای مثال آب پرتقال غلیظ شده، شربت میوه رز و آب انگور سیاه که منابع خوبی از ویتامین ث هستند، به برنامه‌ی غذایی آن‌ها افزوده شود. اما وقتی کودک غذا خوردن را شروع کرد، دیگر مصرف ویتامین ث به این شکل لازم نیست.

● باید در نظر داشت که در کندو کردن میوه‌ها، سبزی‌ها و گوجه فرنگی در صورتی که به طور کامل قوانین کندو سازی مراعات شود، تلفات ویتامین ث به حداقل خود خواهد رسید. ضمناً روش‌های درست خشک کردن و انبار کردن میوه‌ها و سبزی‌ها می‌تواند ۶۰ تا ۸۰ درصد ویتامین ث اولیه را حفظ کند.

- برای آن که ویتامین ث مواد غذایی، هنگام پخت کاهش کمتری داشته باشد، انجام چه کاری را توصیه می‌کنید؟

● سبزی‌های دارای برگ سبز، سیب‌زمینی، شربت انگور سیاه و شربت میوه‌ی رز سرشار از ویتامین ث هستند.

ویتامین ث در روز برای محافظت افراد بالغ و برابر بیماری اسکوربوت کافیست ولی آزمایش بر حیوان‌ها در دوران فعالیت، سه تا چهار برابر اندازه‌ی یاد شده را طلب می‌کند.

● مصرف روزانه‌ی ویتامین ث برای افراد بالغ ۲۰ میلی‌گرم، در دوره‌ی بارداری و شیردانی ۶۰ میلی‌گرم در نظر گرفته شده است.

● در امریکا برای مردان روزانه ۷۵ میلی‌گرم و

● کمبود ویتامین ث در رژیم غذایی، باعث بیماری اسکوربوت می‌شود که عوارض ناشی از آن خونریزی زیر پوست و سایر بافت‌هاست. لثه، ورم کرده و اسفنج مانند می‌شود و دندان‌ها به راحتی جدا شده و می‌افتند. این بیماری در کودکان، همراه با نرمی استخوان و درد زیاد در پاها و تغییرات در استخوان‌هاست. در گذشته بیماری اسکوربوت در میان دریانوردان و

هنگام انبار کردن میوه‌ها و سبزی‌ها مقداری از ویتامین ث آن‌ها از بین می‌رود، همچنین مقداری هم در طول پخت از بین می‌رود و دیگر این‌که مقداری هم به علت اکسیداسیون و مقداری هم به علت حل شدن در آب هنگام آشپزی از دست می‌رود برای جلوگیری از تلفات ویتامین ث باید نکات زیر به دقت رعایت شود.

● نباید میوه و سبزی را قبل از پخت خرد کرد زیرا اکسیداز آزاد می‌شود و ویتامین ث آن از بین می‌رود.

● اگر سبزی را با چاقوی کند خرد کنند، تلفات ویتامین ث آن بیشتر از آن است که با چاقوی تیز خرد شود زیرا اکسیداز در چاقوی کند بیشتر آزاد می‌شود.

● اگر سبزی را ابتدا در آب سرد قرار دهید و سپس آن را به جوش آورید عمل اکسیداسیون سریع انجام می‌گیرد و تلفات ویتامین ث زیاد می‌شود. فعالیت اکسیداز در حرارت ۶۰ تا ۸۰ درجه زیاد است. ولی اگر سبزی را در آب جوش قرار دهید اولاً اکسیژن موجود در آب از بین می‌رود و ثانیاً اکسیداز عقیم شده و تلفات ویتامین ث به حداقل خواهد رسید اگر به این ترتیب که گفته شد سیب‌زمینی را به‌زید تلفات ویتامین ث آن در حداقل خواهد بود.

● هنگام پخت سبزی‌ها باید از حداقل آب استفاده کرد. این موضوع در سبزی‌های برگ‌دار مثل کلم - که ویتامین ث از سطح برگ از بین می‌رود - اهمیت خاصی دارد.

● سبزی‌هایی که در آب به مدت طولانی غوطه‌ور می‌شوند، تا ۸۰ درصد ویتامین آن‌ها از بین می‌رود. ولی در مورد سیب زمینی که ماده‌ی ژلاتین دارد میزان آب اهمیت چندانی ندارد.

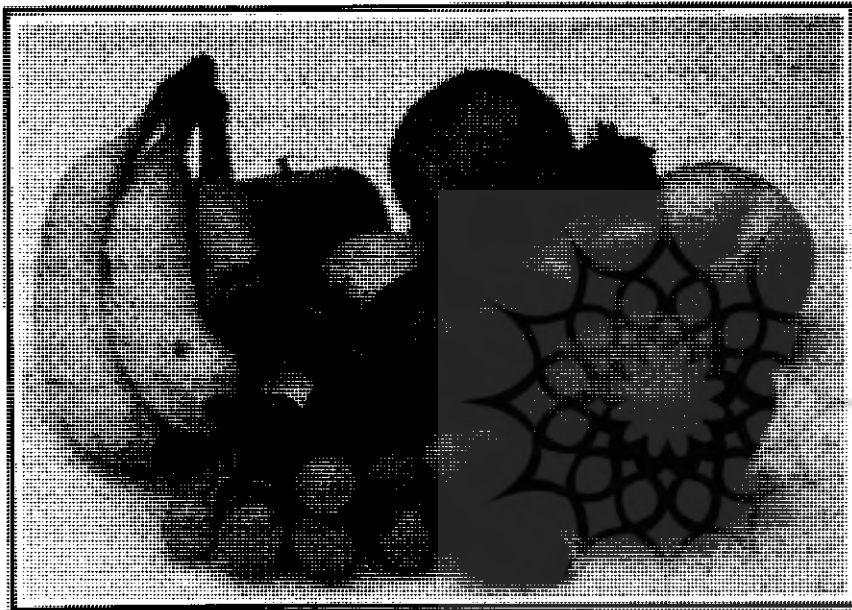
● باید از مصرف بی‌کربنات سدیم خودداری کرد ولی اگر میزان مصرف آن کم باشد و از ترشی میوه‌ها کمی بکاهد، در میزان ویتامین ث تأثیر چندانی ندارد.

● غذای پخته نباید مدت طولانی داغ نگه‌داشته شود زیرا تمام ویتامین ث آن از بین می‌رود. داغ نگه داشتن غذای پخته شده، به مدت ۱۵ تا ۹۰ دقیقه به ترتیب ۲۵ درصد تا ۷۵ درصد ویتامین ث را از بین می‌برد. تلفات ویتامین ث در رستوران‌ها به این دلیل است.

● کمبود ویتامین ث در بدن چه عوارضی در بر دارد؟

● برای تشکیل کولاجن یا پروتئین پیوند بین یاخته‌ها، ویتامین ث ضروری است.

● ویتامین ث در تشکیل استخوان، مینا و عاج دندان نقش مهمی دارد.



سایر افرادی که مجبور به تحمل رژیم غذایی با کمبود ویتامین ث بودند، مشاهده می‌شد. البته در حال حاضر با شناخت بیماری و آشنایی با غذاهایی که ویتامین ث دارند این بیماری کمتر دیده می‌شود.

● اگر کمبود ویتامین ث درحد بروز بیماری اسکوربوت نباشد، حساسیت به‌ان و لثه‌ها نسبت به عفونت افزایش می‌یابد و سرعت بهبود زخم و بهبود شکستگی استخوان کاهش پیدا می‌کند. ضمناً حساسیت در برابر بیماری‌های عفونی از جمله سرماخوردگی بالا می‌رود. افرادی که کمبود ویتامین ث دارند، مدت سرما خوردگی آن‌ها طولانی‌تر می‌شود.

● وجود ویتامین ث کافی برای جذب آهن در ظرفیتی، ضروری است.

● متخصصان بر این باورند که ۱۰ میلی‌گرم

برای زنان ۷۰ میلی‌گرم مصرف ویتامین ث در نظر گرفته‌اند.

● سبزی‌های دارای برگ سبز، میوه‌ها، سیب‌زمینی، شربت انگور سیاه و شربت میوه رز سرشار از ویتامین ث هستند.

● برای شکل گرفتن محکم و سالم دندان‌ها، استخوان‌ها، رگ‌های خونی، سهولت جریان خون، وجود ویتامین ث ضروری است.

● کمبود ویتامین ث در دراز مدت، در رشد کودکان وقفه ایجاد می‌کند و موجب بروز بیماری اسکوربوت می‌شود.

میزان متوسط ویتامین ث در مواد غذایی بر حسب میلی‌گرم در صدگرم

۲۰۰	انگور قرنگی
۱۷۵	شربت میوه رز
۸۷	کلم فندقی (خام)

قنادی تیفانی

با بیش از ۴۰ سال سابقه کار
 مراسم عقد، عروسی و جشن تولد شما را با متنوعترین شیرینی‌ها و
 انواع کیکها در مدل‌های جدید جاودانه می‌سازد.
 آدرس: خیابان بهبودی نبش نصرت
 تلفن: ۶۰۳۳۸۱۶

اضطراب! افسردگی!

اضطراب، وسواس، افسردگی، افکار مزاحم، ترس از امتحان و ...
 مشاوره خانوادگی، تربیتی، تست هوش ناسازگاری
 کودکان و نوجوانان، لکنت زبان و سایر اختلالات
 گفتاری و یادگیری، تقویت و بالا بردن اعتماد به نفس
 شماره تلفن: ۷۲۸۵۶۹
 ساعات تماس ۹ الی ۱۲ و ۲ الی ۷ بعد از ظهر

بازگشت از مسافرت

کلاسهای جدید آشپزی مکزیکی - ایرانی - فرانسوی - چینی و هندی
 و کلاس انواع پیتزا - انواع لازانیا و انواع کیکهای پنیری، شیرینی‌های
 خشک و شیرینی‌های تر و تزئین سبزی و میوه شروع بکار نموده

ایراندخت تلفن: ۸۷۹۹۴۶۰ - ۸۷۸۷۴۴۹

سپید و سیاه

آموزش خیاطی (مولر) شامل برش، دوخت، طراحی و ژورنال شناسی
 در سطح عالی در حد ایجاد و افتتاح مزون، سفارش
 لباس عروس، نامزدی، شب، کت و دامن در سطح عالی

مؤسسه لاغری بانوی من «مایفرلیدی»

در مؤسسه لاغری بانوی من با پیشرفته‌ترین سیستم کاهش وزن

در کوتاهترین مدت به وزن ایده‌آل خود خواهید رسید.

مایفرلیدی در ایران شعبه ندارد. همه روزه ۹ الی ۱۷

۸۷۴۲۵۹۸ - ۸۷۵۷۹۶۱ (C)

۲۱	کلم فندقی (پخته)
۲۰	گل کلم (پخته)
۵۲	کلم (خام)
۲۲	کلم (پخته)
۶۰	اسفناج (خام)
۲۵	اسفناج (پخته)
۶۰	شامی آبی (خام)
۶۰	توت فرنگی
۵۰	پرتقال
۵۰	لیمو
۴۰	گریپ فروت
۵۰	نخود(خام)
۱۵	نخود (پخته)
	نخودخشک (پخته) مقدار جزئی
۲۰	گوجه‌فرنگی خام یا آب گوجه‌فرنگی
۲۰	سیب‌زمینی خام و تازه
۲۰	سیب زمینی مهر و آبان
۱۵	سیب زمینی آذرماه
۱۰	سیب زمینی دی و بهمن
۸	سیب زمینی اسفند به بعد
۵	سیب (خام)
۱۰	موز (خام)
۵	لبو (پخته)
۱۰	پیاز (خام)
۶	پیاز (پخته)
۶	هویج (خام)
۴	هویج (پخته)
۲	گوجه (خام)
۲	گوجه (پخته)
۲	گلابی (خام)
۲	گلابی (پخته)
۱	گلابی (کمپوت)
۲	شیرگاو و تازه
۵	شیر انسان

در شرایط خاص بدنی (فیزیولوژیکی)، نیاز بدن
 به ویتامین ث بیش از حد معمول است. دوران
 بارداری و شیردهی از جمله این موارد به شمار
 می‌روند. دریافت مقدار لازم این ویتامین، به
 ویژه در شرایط یاد شده، موجب جذب بهتر آهن،
 استفاده‌ی بهتر از اسید فولیک و ویتامین ایی و
 همچنین چربی‌ها، افزایش قدرت سیستم دفاعی
 بدن و حفظ حالت عضلات می‌شود. در دوران
 بارداری و شیردهی، میزان ویتامین ث خون
 مادر کاهش می‌یابد که علت آن را می‌توان ناشی
 از افزایش مایعات بدن و در پی آن رقیق شدن این
 ویتامین و همچنین مصرف آن توسط جنین در
 زمان بارداری و شیردهی - که تقریباً دو برابر
 میزان مصرف مادر است - دانست. □

● سن، وضعیت مالی، رابطه‌ی متقابل با همسر، و تداخل با هدف‌های شغلی پذیرش بارداری را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

نابسامانی‌های روانی پس از زایمان

دکتر شهرام خرازیها

● در زنانی که صاحب دو یا چند

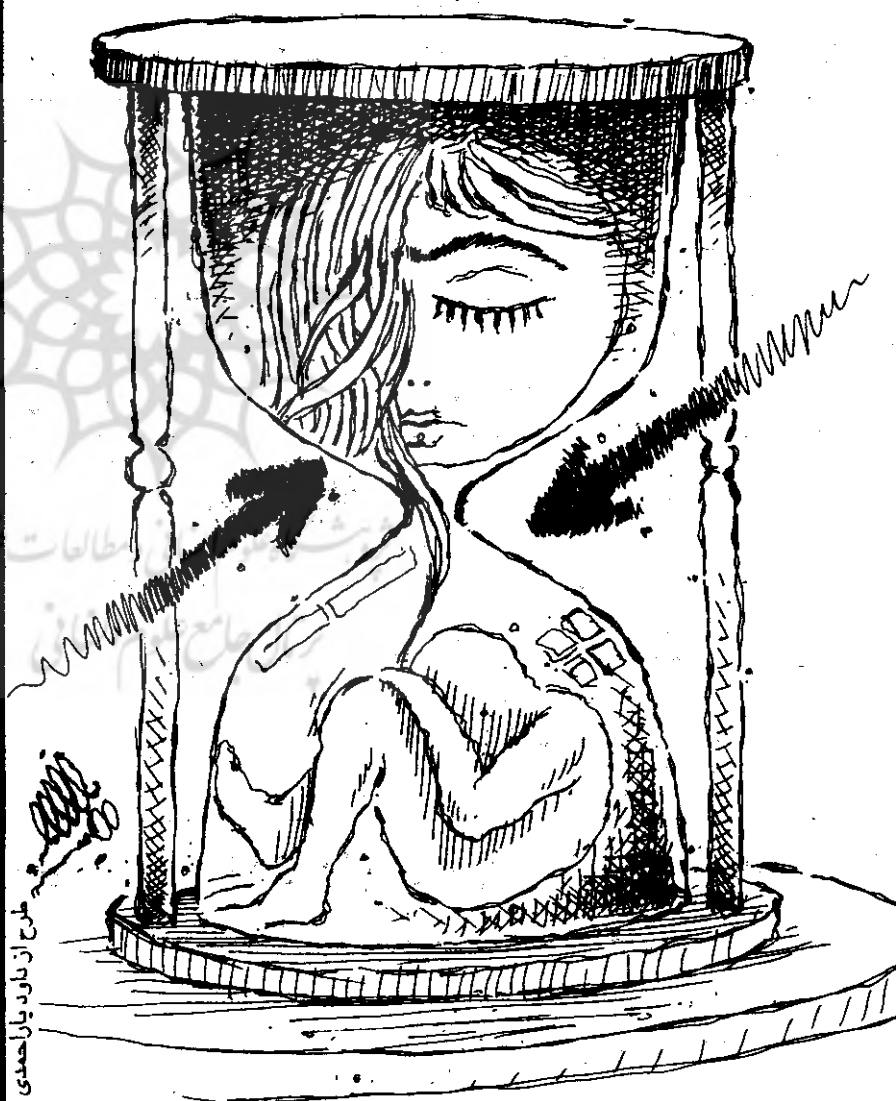
دختر و فاقد فرزند پسر هستند، تمایل شوهر و اطرافیان به پسر بودن بچه، نگرانی زن آبستن را در مورد جنسیت فرزندش تشدید می‌کند و این عامل، زمینه‌ساز بروز این قبیل نابسامانی‌ها به شمار می‌رود.



از هنگام تولد تا هنگام مرگ، تغییرهای جسمی متعددی در وجود زن رخ می‌دهد که به طور مستقیم با ظرفیت باروری او ارتباط دارد. هر بارداری برای زن و خانواده‌ی او تجربه‌ی منحصراً به‌فرد است. گر این‌که تغییرهای بدنی (فیزیولوژیک) ناشی از بارداری، به‌صورت پیش‌رونده و به‌ترتیب به‌وجود می‌آیند، در حالی‌که تغییرهای روانی (سایکولوژیک) از این روال تبعیت نمی‌کنند.

هر زنی به‌محض آگاهی از باردار بودن خود، دچار تردید و نگرانی می‌شود. باوری عمومی وجود دارد که می‌گوید: «همه‌ی زنان از باردار شدن خشنود می‌شوند» اما این واقعیت دارد که تقریباً ۵۰ درصد زنان در مورد آبستنی دودل بوده یا آن را نمی‌پذیرند. حال چه با برنامه‌ریزی صورت گرفته و چه ناخواسته باشد.

نخستین بارداری، از بیش‌ترین ظرفیت پذیرش برخوردار است. پذیرش بارداری‌های بعدی، هرچه فاصله‌ی میان بچه‌ها و تعداد آنها بیش‌تر باشد، ساده‌تر است. سن، وضعیت مالی، رابطه‌ی متقابل با همسر، تغییرهای مورد انتظار



طرح از داود یارمحمدی

در شیوهی زندگی و تداخل با هدفهای شغلی نیز پذیرش بارداری را تحت تأثیر قرار می‌دهند. سخن گفتن درباره‌ی بارداری با دیگران، به پذیرش آن کمک می‌کند. طی سه ماهه‌ی دوم، حرکت جنین از وجود زندگی جدیدی سخن می‌گوید و به حاملگی عینیت می‌بخشد.

پذیرفتن تداوم بارداری با استمداد از سونوگرافی - که دیدن تصویر جنین را در درون رحم امکان‌پذیر می‌کند - تقویت می‌شود. در نهایت بیشتر زنان با رسیدن به سه ماهه‌ی دوم، آبستنی را می‌پذیرند. نگرگونی‌های جسمی - روانی که با پیشرفت بیشتر بارداری اتفاق می‌افتد، این پذیرش را تسهیل می‌کند. با این وجود بعید نیست که برخی از زنان در سرتاسر دوره‌ی بارداری تا حدودی مردمانند و این شک و دودلی به خصوص در هنگام زایمان تشدید شود البته تردید، پس از زایمان نیز شایع است.

به علت تغییرهای هورمونی حاصل از آبستنی، احتمال بروز افسردگی به‌ویژه در سه ماهه‌ی اول وجود دارد. معمولاً این گونه افسردگی‌ها خود را با نشانه‌هایی همچون زودرنج شدن، گریه‌های بدون توجیه و حالت اندوهگینی نشان می‌دهند. اگر همسران این قبیل زنان در امور زناشویی مشارکت نداشته باشند، می‌توانند در بهبود بیماری مؤثر باشند.

قاعدگی، باروری، بارداری و زایمان فرآیندهای پیچیده‌ای هستند که با همکاری غده‌ی هیپوفیز، تیروئید، تخمدان‌ها و... به وقوع می‌پیوندد. طبعاً برای آن‌که زنی باروری خود را حفظ کند، قاعدگی‌های منظم داشته باشد، دوران حاملگی خود را به‌طور طبیعی پشت سر بگذارد و بدون گرفتاری زایمان کند، باید هماهنگی کامل میان غدد یاد شده و سایر سیستم‌های تنظیم‌کننده‌ی بدن وجود داشته باشد. به طور قطع برهم خوردن تعادل میان این اندام‌ها به بروز بیماری‌های جسمی - روانی با شدت‌های مختلف منجر خواهد شد.

شمار بسیاری از زنان باردار، از این مسئله شکایت دارند که میزان تمرکز ذهنی‌شان در دوران بارداری کاهش یافته و حافظه‌شان مثل گذشته نیست و رو به ضعف گذاشته است. به تازگی گروهی از متخصصان انگلیسی، با ام. آر. آی مغز تعدادی زن باردار، نشان داده‌اند که از حجم مغز زنان در ماه‌های آخر آبستنی کاسته شده و این امر تا چند ماه بعد از زایمان استمرار

داشته است.

غده‌ی هیپوفیز که در درون جمجمه جای دارد، در تنظیم میزان ترشح هورمون‌های زنانه‌ی استروژن و پروژسترون دخالت دارد. این غده به‌طور طبیعی در طول دوران بارداری بزرگ می‌شود. گاه در زنانه‌ی که پس از زایمان، خونریزی شدید دارند یا به عفونت نفاسی مبتلا شده‌اند، نشانه‌های کم کاری هیپوفیز ظاهر می‌شود.

در اوایل بارداری غده‌ی تیروئید نسبتاً پرکار می‌شود. در حالی که در اواخر دوران بارداری با وضعیتی معکوس روبه‌رو هستیم، یعنی تیروئید از میزان فعالیت خود می‌کاهد. نابسامانی‌های این غده در دوره‌ی پس از زایمان شایع است.

زنانه‌ی که در دوران نفاس چهار تغییرات خلقی می‌شوند باید وجود اشکال در فعالیت‌های ترشحی تیروئید آنان را محتمل بدانیم، به‌خصوص آن‌که برخی از زنان دچار کم کاری دائمی تیروئید خواهند شد.

امروزه به این نتیجه رسیده‌اند که تغییرات خلقی دوران نفاس ممکن است وابستگی زیادی به نگرگونی عملکرد تیروئید داشته باشد. میزان هورمون‌های استروژن و پروژسترون نیز در طول آبستنی و پس از آن، پیوسته در حال تغییر است. اصولاً به یاری همین تغییرهای بدنی (فیزیولوژیک) و هورمونی‌ست که زنان، دوران بارداری خود را با الگوی معمول سپری کرده و در زمان مقرر زایمان می‌کنند.

به طور قطع زنان برای گذراندن بارداری طبیعی به حفظ سطوح بالایی از هورمون‌های جنسی نیاز دارند. زنان پس از زایمان، با کم و زیاد شدن‌های میزان ترشح این هورمون‌ها روبه‌رو می‌شوند. در بررسی تحقیقی که از راه نمونه‌گیری مکرر بزاق صورت می‌گرفت، ثابت شد که در زنان مبتلا به افسردگی نفاسی، غلظت پروژسترون به طور قابل توجهی پیش از زایمان بالاتر و پس از آن پایین‌تر از زنانه‌ی بوده که به افسردگی اساسی دچار شده‌اند. هر چه میزان افزایش پروژسترون پیش از تولد نوزاد بیشتر و میزان سقوط آن پس از زایمان فزون‌تر باشد، افسردگی با شدت بیشتری ظهور خواهد کرد.

پس از زایمان، بیشتر اندام‌های بدن باید با سطح جدیدی هورمون‌های استروژن و پروژسترون خود را تطبیق دهند. رسیدن به

تعادل نسبی بدنی (فیزیولوژیک) زمان برده و به یک باره امکان‌پذیر نمی‌شود. گاهی دیده شده که برخی از زنان، این دوره‌ی تغییر و تحول کوتاه مدت را تاب نیاورده و دچار نابسامانی‌های روانی می‌شوند. این نابسامانی‌ها خود را به دو صورت بروز می‌دهند:

الف) روان پریشی یا جنون (سایکوز) پس از زایمان: که در جریان آن زن پرخاشگر و کم خواب شده، بسر میزان فعالیتش به نحو غیرطبیعی افزوده می‌شود و رفتار وی حالتی تحکم‌آمیز به خود می‌گیرد، حتا ممکن است مادر به فکر کشتن نوزادش بیفتد.

ب) افسردگی بعد از زایمان: در این حالت زن تابلوی بالینی بیماریش با آنچه که در مورد روان‌پریشی بر شمریم کاملاً متفاوت است. در افسردگی بعد از زایمان، مادر احساس اندوه و ناراحتی کرده و میل و آفری برای گریستن دارد. این بار درست برعکس روان‌پریشی، مادر به جای کشتن نوزاد، ممکن است در اندیشه‌ی از میان برداشتن خودش باشد.

در هر حال مواردی که تاکنون بر شمریم، به هیچ عنوان نباید موجب نگرانی شود چرا که روان‌پریشی و افسردگی پس از زایمان جزء بیماری‌های شایع به شمار نمی‌آیند. همچنین لازم است تأکید شود که تغییرهای هورمونی دوره‌ی آبستنی و نفاس که به آن‌ها اشاره شد، نباید این توهم را به وجود آورد که بارداری امری مشکل‌زاست و به زوال عقل و جسم می‌انجامد.

توجه داشته باشید که بچه‌دار شدن امری خدادادی و کاملاً طبیعی‌ست و بیشتر زنان به‌ندرت با مشکلاتی که مطرح کردیم، روبه‌رو می‌شوند. با وجود همه‌ی پیشرفت‌های پزشکی و بررسی‌های وسیع و آزمایش‌های مکرر، هنوز علل قطعی و علمی تغییرهای روانی پس از زایمان، به‌طور دقیق مشخص نشده است و آنچه که تا به امروز مطرح شده در حد فرضیه است.

بررسی‌های قدیمی‌تر، برای علت‌جویی این نابسامانی‌ها بیشتر بر عدم تعادل بدنی (فیزیولوژیک) استروژن و پروژسترون تأکید می‌ورزید، متخصصان زنان و زایمان بیشتر در جست‌وجوی علل هورمونی بوده‌اند و روان‌پزشک‌ها علل خلقی - رفتاری را عامل این نابسامانی‌ها شمرده‌اند.

پس از زایمان (به‌ویژه شکم اول) زن با احساس‌های متناقضی روبه‌رو می‌شود. از

احتمال بروز افسردگی به ویژه در سه ماهه اول وجود دارد.

یکسو احساس مادرانگی و مسئولیت پذیری در برابر فرزند تازه تولد یافته در وجود زن شکوفا می شود و شیردادن به نوزاد و در آغوش کشیدن او، این احساس را هر چه بیشتر در او تقویت می کند و از سویی دیگر ممکن است به سبب تغییرهای جسمی حاصل از بارداری و زایمان و تا اندازه ای از دست رفتن جذابیت های دوران بی فرزندی، زن از این که به اندازه ی گذشته مورد توجه شوهرش نیست، نگران شود.

به طور قطع هرچه مسائل زناشویی پیش از تولد بچه حادثتر و بحران زاتر باشد، بروز این گونه دلواپسی ها که نتیجه اش نابسامانی های روانی ست، فزونی خواهد گرفت. گاهی اوقات بارداری نامشروع یا ناخواسته است، در چنین حالاتی مادر فشار عصبی زیادی را در دوره ی بارداری خود متحمل می شود و روز به روز آشنفگی روانی اش پیچیده تر و مخرب تر می شود. در زمانی که صاحب نو یا چند دختر و فاقد فرزند پسر هستند، تمایل شوهر و اطرافیان به پسر بودن بچه، نگرانی زن آستان را در مورد جنسیت فرزندش تشدید می کند. هرچند این مسئله نمی تواند علت اصلی و قابل توجهی برای نابسامانی های روانی پس از زایمان تلقی شود، اما می تواند به عنوان عاملی زمینه ساز برای بروز این قبیل نابسامانی ها به شمار رود توجه بیش از اندازه به جنسیت بچه و تمایل جمعی به تولد فرزندان پسر در میان خانواده های ایرانی - با وجود همی روشنگری های فرهنگی - همچنان وجود دارد، به گونه ای که با همی تبلیغاتی که برای کنترل جمعیت صورت گرفته و می گیرد باز هم زوج هایی که تعداد قابل توجهی فرزند دختر دارند به امید پسر دار شدن، روش های پیشگیری از بارداری را رعایت نمی کنند.

برخی از زنان، پیش از آبستگی به بیماری هایی از قبیل پرکاری یا کم کاری تیروئید، افسردگی، جنون و... مبتلا هستند. این چنین زمانی ممکن است پس از زایمان بیماری شان پیشرفت کرده و بخشی از تابلوی بالینی بیماری خود را به صورت نابسامانی های روانی پس از زایمان نشان دهند. اصولاً زمانی که به افسردگی اساسی مبتلا هستند، در مقایسه با زنان سالم استعداد بیش تری برای ابتلا به افسردگی دوره ی نفاس دارند. جدا کردن غم مادری از افسردگی بعد از زایمان بسیار دارای اهمیت است. غم مادری

واکنشی طبیعی ست که در نیمی از مادران پس از تولد فرزند اول، تجربه می شود. نشانه های این سندروم تنها چند روز به طول می انجامد و با گریستن، احساس خستگی، اضطراب، تحریک پذیری، بدخلقی و انزواطلبی مشخص می شود. نشانه ها عمدتاً بلافاصله پس از زایمان آغاز شده و ظرف ۱۰ روز به تدریج از شدت آن ها کاسته می شود. به درمان نارویی هم نیازی نیست. اگر نشانه های غم مادری بیش از دو هفته به طول انجامند یا این که بدتر شوند آن گاه باید به درمان آن پرداخت. غم مادری تجربه ی آشنایی برای بسیاری از زن هاست اما افسردگی نفاسی شیوع اندکی دارد و به میزان سه تا چهار مورد در هر ۱۰۰۰ زایمان رخ می دهد. نشانه های این بیماری معمولاً دو هفته پس از زایمان ظاهر می شوند. خستگی، تحریک پذیری و اضطراب غالباً بارزتر از تغییر خلق و افسردگی هستند. ممکن است ترس های گوناگون بی دلیلی به زن رو آورد. مشاهددهای بالینی حاکی از آن هستند که افسردگی نفاسی در موارد زیر فرصت بروز می یابد:

عدم انطباق های روان شناختی لازم پس از تولد بچه، بچه داری، فشار عصبی که زنان به دنبال هیجان و ترس، در جریان بارداری و زایمان تجربه می کنند، احساس ناراحتی و درد جسمی در موضع زایمان، خستگی ناشی از کمبود خواب در طی زایمان و پس از آن. اضطرابی که فکر مادر را برای مراقبت از فرزندش پس از ترک بیمارستان آزده می کند و بالاخره ترس زن از این که دیگر جذابیت گذشته را برای شوهرش ندارد. زمانی که بیش از حد به دیگران وابستگی دارند، استعداد بیش تری برای ابتلا به افسردگی نفاسی نشان می دهند. بیش تر مبتلایان به افسردگی نفاسی پس از چند ماه بهبود می یابند در بعضی موارد فقدان احساس محبت نسبت به نوزاد و ترس از جنون، نشانه ی بارز و ناراحت کننده ای ست که نیازمند اطمینان بخشی از جانب پزشک است.

گاه تمایل به خودکشی آنچنان در مبتلایان اوج می گیرد که پزشکان جز بستری کردن بیمار در بیمارستان، شروع درمان های ضد افسردگی (با استفاده از دارو یا الکتروشوک) و نظارت دقیق برای جلوگیری از خودکشی بیمار، چاره ی دیگری ندارند. با وجود این نشانه ها باید تا آنجا که امکان دارد، نوزاد را برای شیردهی و برقراری روابط عاطفی، لحظاتی به مادر

ببهارند.

مصرف استروژن می تواند به زنان کمک کند تا افسردگی پس از زایمان را به خوبی پشت سر بگذارند. در تحقیقی پژوهشگران دریافته اند که ۸۰ درصد از زنان انگلیسی که به مدت سه ماه از این هورمون استفاده کرده بودند، نشانه های افسردگی را از دست دادند. مصرف ویتامین ب^۶ در پیشگیری و درمان افسردگی پس از زایمان هیچ گونه جایگاهی ندارد.

معمولاً افسردگی نفاسی، در جریان اولین زایمان رخ می دهد. در مورد بازگشت بیماری در زایمان های بعدی، اظهارهای ضد و نقیضی مطرح شده و هنوز دقیقاً مشخص نیست که آیا در بارداری های بعدی احتمال بازگشت این بیماری افزایش نشان می دهد یا کاهش.

در برخی از زایمان ها به علل طبی گوناگون، پزشک علاوه بر به دنیا آوردن نوزاد مجبور به بیرون آوردن رحم می شود. احساس از دست دادن رحم در بسیاری از زنان به عنوان احساسی ناخوشایند توصیف شده است. در چنین زایمان هایی احتمال بروز نابسامانی های روانی پس از زایمان بیشتر است.

میزان بروز روان پهریشی (سایکوز) پس از زایمان، حدود یک تا دو در هر هزار مورد گزارش شده است. زن های اول زاده، کسانی که سابقه ی بیماری روانی دارند، مادرانی که بچه ی نامشروعی به دنیا آورده اند و کسانی که در خانواده و فامیل نزدیک سابقه ای از نابسامانی روانی دارند، بیش از دیگران به این بیماری دچار می شوند. شروع بیماری به ندرت در دو روز اول پس از زایمان گزارش شده است. بیش تر نشانه های بالینی از روز سوم تا روز دهم بعد از زایمان آغاز می شود. این روان پهریشی به سه شکل ممکن است دیده شود: شکل عضوی حاد، شکل خلقی و شکل اسکیزوفرنیک. در ارزیابی بیماران مبتلا، آگاهی یافتن از نظر آنان نسبت به فرزند تازه متولد شده اهمیت بسیاری دارد؛ چون هنیان این بیماران غالباً حول و حوش نوزاد شکل گرفته و ممکن است به آسیب دیدن نوزاد یا بچه کشی منجر شود. بیش تر بیماران به سرعت از روان پهریشی نفاسی رهایی می یابند اما معدودی از آن ها به ویژه در شکل اسکیزوفرنیک به طور مزمن مجبور به تحمل بیماری هستند. در زایمان های آینده، احتمال بازگشت بیماری بین ۱۵ تا ۲۰ درصد گزارش شده است. □

نیک اختر



ترجمه کتاب و ویراستاری مقالات پزشکی و فنی

انگلیسی، فرانسه، آلمانی، فارسی، لاتین،

عربی، یونانی، عبری، ژاپنی، چینی،

اسپانیایی، ایتالیایی، سوندی

مضوری و مکتوبه‌ای

تلفن و نمابر: ۲۲۳۷۳۰۰ / ۲۲۱۹۳۵۵

تلفن همراه: ۲۱۹۳۹۷۲ - ۰۹۱۱

E.MAIL: ensaf @ istn.irost.com

نشانی: تهران، شمیران، خیابان سلیمانی، خیابان

طاهر شریفی منش، کوچه صابری، پلاک ۹

کد پستی ۱۹۳۵۸، صندوق پستی ۵۶۳۸ - ۱۹۳۹۵

بانک ملی ایران شعبه دزاشیب، کد بانک ۱۶۵۱

حساب جاری ۳۶۹۶ علیرضا انصاف

نشر مادر منتشر کرد

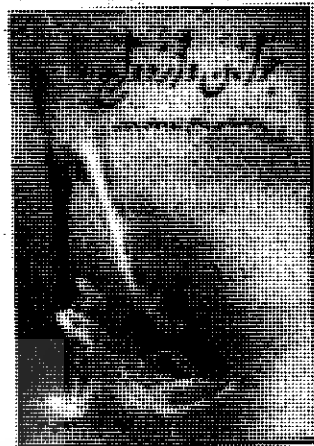
مادر و پدران عزیز!

تحقیقات و پرس و جو کافی نیست، قبل از اینکه از روحيات، طرز پرورش و نگاه خواستگار فرزندان به زندگی مطلع شوید او را پای سفره عقد نشانید.

با قوانین خواستگاری، عقد، مهریه، شرایط ضمن‌العقد، جهیزیه و... آشنا شوید.

نویسنده: ا. کیهان نیا

اینها و صدها مطالب خواندنی دیگر در کتاب **جوانان و ازدواج**



مؤسسه لاغری نگار

۱۰ کیلو در ۱۰ جلسه لاغر شوید.

همراه با ژل لاغری

۶۴۱۶۳۲۱ ☎

سالن آرایش کامپیوتری

عسل

۶۰۳۳۵۸۲ ☎



هما آشیان رایانه

قابل توجه شرکتهای، سازمانهای دولتی و واحدهای تولیدی،
با ما جهت حراست از اطلاعات با ارزش خود مشاوره فرمایید.

ما آماده‌ایم تا با ارائه خدمات ویژه کامپیوتری شما را:

- در انتخاب سخت‌افزار و نرم‌افزار مناسب.

- طراحی کلیه سیستم‌های اداری و تجاری.

- آموزش کاربران کامپیوتر در کلیه سطوح.

- درک صحیح از توانایی‌های کامپیوترتان.

یاری رسانیم.

شرکت هما آشیان رایانه - تهران، خیابان ایرانشهر جنوبی، کوچه نمازی، پلاک ۲۲ واحد ۱۱.

تلفن و فاکس: ۸۸۴۸۷۱۷

پروانه‌ها در آسمان تهران...

برگردان خوب و همزمان آن بود که در این دوره جای آن خالی بود. برگردان دوره‌ی سیزدهم در برابر دوره‌های پیش، بسیار ضعیف بود حتی گاهی صدای یکی از گویندگان زن به درستی شنیده نمی‌شد.

جشنواره‌ی سیزدهم در واقع جشنواره‌ی فیلم‌های ویدئویی کوتاه و نیمه بلند بود و همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، بسیاری از فیلم‌ها درباره **بچه‌ها** بود نه برای بچه‌ها.

صاحبظران در این باره می‌گویند:

بیژن بیرنگ نویسنده و کارگردان می‌گوید: هر زمان که توانستیم به فضای کودکانه راه پیدا کنیم، می‌توانیم برای کودک بنویسیم. به نظر می‌آید که بیش‌تر فیلمنامه‌نویسان که برای کودک می‌نویسند، در مورد بچه‌ها تحقیق لازم را ندارند. تفکر قوی وجود ندارد. بچه‌ها سادگی و احساس برآمده از دل را دوست دارند.

خانم عبدالقادر یکی از مهمانان خارجی جشنواره می‌گوید: فضای فیلم‌های ایرانی قشنگ است اما از آن بهره‌برداری خوبی نمی‌شود. بچه‌هایی که در فیلم‌های ایرانی بازی می‌کنند، مثل این است که نقش فرشته‌ها را بازی می‌کنند و هیچ شیطنتی در شخصیت آن‌ها دیده نمی‌شود.

آقای گری لدیتر از کانادا می‌گوید: «فیلمسازان ایرانی بهتر است درون کودکی خود را پیدا کرده و بر این اساس فیلم بسازند. بچه‌ها را نباید تحقیر کرد. چون آن‌ها احساس دارند. به آن‌ها نباید دروغ گفت چون می‌دانند چه موقع به آن‌ها دروغ می‌گویید. بهترین کار این است که بچگی خودمان را به یاد آوریم. شادی، خوشحالی و دردسرهایی که باعث آن شدیم، همه را در ذهن تصویرسازی کنیم.»

خانم مرضیه پروموند که با دو فیلم **الوالو من جوجوام** در بخش بزرگداشت زنده یاد کامبیز صمیمی مخم و **قصه‌های تابه‌تا** در بخش فیلم‌های کوتاه حضور داشت درباره سینمای کودک می‌گوید: «ما گروه سینمای کودک و نوجوان داشتیم. سینماهایی که مخصوص گروه بچه‌ها بود وقتی فیلم کودک تولید می‌شد، می‌دانستیم که در کدام سینما اکران خواهد شد. مثلاً سینما فرهنگ یا سینما بولوار. این گروه سینمای کودک به دو دلیل از هم پاشید. نخست آن‌که فیلم‌هایی را به این گروه سینمایی تحمیل کردند که مخاطب عام نداشت، یعنی فیلم‌هایی که تماشاچی پسند نبود. دومین مورد این‌که، گروهی که سینمای کودک را نمی‌شناختند، وارد کار برای این سینما شدند. این افراد صرفاً به دلیلی پردرآمد بودن سینمای کودک وارد کار شده بودند. به هر حال سینمای کودک به دلیل سیاست‌گذاری وقت، مورد بی‌توجهی قرار گرفت و تخصص‌گرایی هم کم شد. مثلاً در مورد فیلم **الوالو**

من جوجوام، هر زمان اکران چه بلاهایی که به سرما نیاوردند یعنی فیلم ما که باید در سالن مخصوص فیلم کودک، مثلاً سینما فرهنگ نمایش داده می‌شد. بعد از دو هفته در اوج نمایش که سانس اضافه هم داشت، فیلم برداشته شد. یا این‌که در ۱۵ شهریور که در آستانه‌ی باز شدن مدرسه‌هاست وقت اکران به ما دادند. در آن زمان آزرده خاطر شدم و پشت دستم را داغ کردم و با خودم عهد کردم که دیگر فیلم نسازم.»

حضور خانم‌های فیلمساز، در سیزدهمین جشنواره کودک بسیار کم رنگ بود و مرضیه پروموند که دو زمینگی کودکان تجربه‌های ارزشمندی دارد از اکران نخستین فیلمش **الوالو من جوجوام** به اندازه‌ی آزرده خاطر است که تصمیم گرفته دیگر برای کودکان فیلم سینمایی نسازد.

● جشنواره‌ای در حاشیه

فیلم زبان زیبا شناختی خاص خود را دارد که بر شکل‌گیری احساس‌ها و عواطف مخاطبان تأثیر بسزایی می‌گذارد. سینمای کودکان می‌تواند مجموعه‌ای از داستان‌ها و مضامین مخصوص کودکان را ارائه کند که پاسخ‌های متفاوتی به پرسش‌های کودکان درباره‌ی تفسیر جهان و معنای زندگی ابراز می‌کنند.

بستر رشد و تعالی سینمای کودک و نوجوان در سال‌های پس از انقلاب است و در واقع این سینما نه قبل از انقلاب بلکه بعد از انقلاب به صورت جشنواره‌ای بین‌المللی شروع به کار کرد.

کشورهایی که سابقه‌ی برگزاری جشنواره‌ی بین‌المللی دارند با جشنواره‌ها در جهان سینما جریان ایجاد می‌کنند در حالی که در کشور ما با پشت سرگذاردن سیزده دوره از جشنواره، حداقل ۱۲ فیلم خوب در سینمای کودکان و نوجوانان نداریم و کشوری که مدعی برگزاری جشنواره‌های بین‌المللی است باید خود از بهترین تولیدکنندگان فیلم در این زمینه باشد. در کیفیت برگزاری جشنواره‌ی فیلم‌های کودکان و نوجوانان، با مشکلات عدیده‌ای که بر سر راه تهیه و تولید دارد، تا اندازه‌ای غفلت و بی‌اعتنایی شده است.

یکی از جذابیت‌های فیلم کودک، مربوط به خوش پرداخت بودن قصه‌های آن است. فیلم‌های موفق کودکان حتی می‌تواند پدربزرگ‌ها را هم به سینما بکشاند. در ایران عموماً کارهایی موفق بوده‌اند که شخصیت‌های آن پیشینه‌ی تلویزیونی دارند. مثل **شهر موش‌ها**، **کلاه قرمزی** و **قصه‌های تابه‌تا** اما چرا ما هنوز در این زمینه، به توفیق قابل توجهی دست نیافته‌ایم؟ این مقوله شاید هنوز برای فیلمسازان ما جدی نیست. سینمای کودک دغدغهی خاطر کسی نیست. عده‌ای فقط برای این‌که فیلمساز شوند، سینمای کودک را تجربه می‌کنند تا پای باشد برای کارهای بعدی. در کشور ما فیلمسازی تابع شرایط مختلفی است. اگر امروز در سینمای ایران فیلم‌های اکشن یا پلیسی گل کند، تمام تهیه‌کننده‌ها در سال آینده کار پلیسی می‌سازند. تهیه‌کنندگان

بیش‌تر به موضوع از جنبه‌ی مادی و اقتصادی نگاه می‌کنند تا مسائل دیگر. سینمای کودک در ایران هیچ برنامه‌ی خاصی ندارد و هیچ جایگاهی برایش باز نشده است و برگزاری جشنواره‌ی کودک و نوجوان هم گویی هیچ تأثیری در روند این امر مهم نداشته

است. بی‌توجهی به جشنواره‌ی کودکان و نوجوانان، در حاشیه قرار دادن ۱۸ میلیون کودک و نوجوان ایرانی است که سینمای مخصوص خود را می‌خواهند. در حالی که اعلام می‌شد برای نخستین بار بلیط‌های نیمه‌بها برای حضور یافتن گروه‌های سنی کودکان و نوجوانان در برنامه‌های سیزدهمین جشنواره بین‌المللی کودکان و نوجوانان اختصاص یافته است. آموزش و پرورش استفاده از برنامه‌های جشنواره را تحریم کرد و سینماکانون که سینمای مخصوص کودکان است، از ورود اطفال زیر پنج سال جلوگیری کرد.

کودکان و نوجوانان تهرانی نه از سوی آموزش و پرورش و نه از سوی مسئولان، در جریان برگزاری جشنواره قرار نگرفتند. و این در حالی است که هنگامی که جشنواره در دوره‌های گذشته، در اصفهان یا کرمان برگزار می‌شد، زمان برگزاری آن به گونه‌ای بود که تمام روزنامه‌ها به اخبار و رویدادهای جشنواره می‌پرداختند و صدا و سیما برنامه‌ی ویژه‌ی روزانه داشت. پوسترها و پلاکاردهای تبلیغاتی سطح شهر را پر می‌کرد، گویی شهر در دست بچه‌هاست. اما در سیزدهمین دوره‌ی جشنواره‌ی فیلم کودکان و نوجوانان، پروانه‌ها در آسمان تهران به پرواز در نیامدند و رویداد مهمی چون جشنواره‌ی فیلم فجر، جشنواره‌ی کودک را در سایه قرار داد. البته مسئولان برگزاری جشنواره‌ی کودک بی‌تقصیر نیستند چرا که حداقل کاری که می‌شد کرد، این بود که زمان برگزاری آن را بعد از اختتامیه‌ی جشنواره فیلم فجر قرار می‌دادند تا روزنامه‌ها هم در معرفی بیش‌تر این جشنواره وارد عمل می‌شدند.

در همه‌ی جوامع حتی در کشورهای اروپایی که تعداد کودکان و نوجوانان آن‌ها بسیار اندک است به مسائل کودکان و نوجوانان توجه خاصی می‌شود. در کشور ما هم تمام مسئولان محترم مملکت به آموزش این آینده‌سازان تأکید و توجه فراوان دارند. بی‌توجهی به جشنواره‌ی فیلم‌های کودکان و نوجوانان و در سایه قرار دادن آن می‌تواند بی‌توجهی به مسائل و مشکلات ۱۸ میلیون کودک و نوجوان ایرانی تلقی شود و ضربه‌ی جبران‌ناپذیری در رشد و تعالی کودکان ایرانی باشد که در معرض صدها و هزاران تبلیغات سوء و اطلاعات مختلف قرار دارند و این ممکن نمی‌شود مگر این‌که هیئت طراح، برنامه‌ریز و برگزارکننده‌ی جشنواره سینمای کودک و نوجوان، جشنواره‌های کودک و نوجوان را بررسی و مطالعه کنند و با توجه به نیاز جامعه، برنامه‌های اصولی برای برگزاری جشنواره در ایران تدوین کنند.

بقیه از صفحه‌ی ۵ پنج دقیقه آتش بس!

قهرمانی. صرفاً ملی یا قراردادی نیست. در دنیا نوروز تنها عیدی که با تغییر فصل ارتباط دارد. همه‌ی دنیا نیز عید ما را قبول دارند حتی در سازمان ملل نیاقوس‌ها را برای عید نوروز ایران به صدا در می‌آورند. ما عیده‌های بسیاری داریم، عید قربان، عید غدیر، عید فطر و سایر اعیاد مذهبی دیگر در ملل و نحل گوناگون. اما عید نوروز جشنی برای تغییر فصل است و تغییر دل و قلبمان را نیز می‌طلبد. برای همین است که در دعای تحویل سال می‌خوانیم یا مقبلالقلوب ...

ما پیوند عمیقی با عید نوروز داریم و این از نیاکامان به ما رسیده. اسلام هم عید نوروز ما را به عنوان اصلی ملی پذیرفته و ما پس از ورود اسلام است که سفره‌ی هفت‌سین می‌اندازیم. پیش از آن هفت‌سین (به نیت شهادت و شیرینی...) داشتیم بنابراین می‌بینیم که همه عیدمان را گرمی می‌دارند. حضرت امام خمینی هم در زمان حیانتشان برای مردم پیام تبریک نوروز می‌فرستادند و هنوز هم پیام ایشان در لحظه‌ی تحویل سال پخش می‌شود.

می‌خواهم بگویم که عید نوروز عیدی است که مردم و دولت در کنار هم شاد هستند، پس بیاید از این فرصت‌ها به خوبی استفاده کنیم و شاد باشیم.

● چگونه عید بهتری داشته باشیم؟

من به چند نکته اشاره می‌کنم. اول آن‌که سر سال تحویل در کنار سفره‌ی هفت‌سین حتماً حضور داشته باشیم. آن هم با لباس نو و مرتب. لبخند به لب داشته باشیم حتی اگر ساختگی باشد. من امیدوارم که لبخندها واقعی باشد اما اگر دلخوریم برای پنج دقیقه که می‌توان لبخند زد. از مراسم دعا و نیایش تحویل سال جدید حتماً عکس بگیریم. حتماً یکدیگر را بسوسیم و هدیه‌های کوچک به یکدیگر بدهیم. رفت و آمد کنیم و قدر آن را بدانیم. تعطیلات نوروز فرصت خوبی برای رفت و آمد و دیدن بازدید است. از طرفی نوعی دلخوشی است، وقتی گروهی که در خانه‌ی عمو به عید دیدنی رفته‌اند، همگی برای بازدید به خانه‌ی عمو بروند.

توصیه دیگری که دارم این است که حتماً از عید و مراسم آن در گذشته و خاطراتان برای بچه‌هایتان تعریف کنید. درباره‌ی این که چگونه سنبله‌ها بیرون می‌آیند و شکوفه‌ها سر برمی‌آورند درباره‌ی روح بهار با بچه‌ها حرف بزنید. حتماً شعر امیرزما مثنوی ممدلی، چقدر تو سرد تنبلی، بلند شو از رو صدلی، عید او آمد و بهار او آمد، را برای بچه بخوانیم و تاریخچه‌ی عید را برای آنان بگویم.

توصیه‌ی دیگری که دارم این است که اگر قصد مسافرت دارید، دو سه روز بعد از انجام دیدن بازدیدهای نوروزی باشد تا موجب دعوها و مشاجره‌های کوچک نشود. بسیاری از مشکل‌های ما برای تصمیم‌گیری‌های کوچک اول کجا برویم هاست.

از جاهایی که می‌خواهید بروید فهرستی تهیه کنید و به همه جا سر بزنید، خصوصاً به اقربا سالمند خانواده. ممکن است خدایی نخواستہ در سال دیگر فامیل نظامند ما نباشد. این تکلیفی است که باید انجام بدهیم.

مناستانه خانواده‌های ایرانی در تعطیلات طولانی مدت حتماً بحث و مشاجره دارند. بهتر است که طی این روزها یک مسافرت کوچک داشته باشند. و بد نیست که با فامیل و اطرافیان تعطیلات را بگذارند. می‌دانید منظورم چیست؟ می‌خواهم بدانم یک نماینده از سازمان ملل! به خانواده‌ها بیاید که تنها نباشند. در بعضی از خانواده‌ها حضور افراد بزرگ‌تر ضروری است چون مانع از مشاجره می‌شود. ولی بعضی از خانواده‌ها هستند که اگر روزهای زیادی تنها باشند بحث و مشاجره‌ای ندارند. بد نیست که در این تعطیلات به تفریح بروید هیچ خرج اضافی هم ندارد همین غذایی را که در خانه می‌خورید، بردارید و به دشت و بیابان بروید. این نشانه‌ی با هم بودن است و یکی از کارهایی است که دلخوشی می‌آورد.

توصیه‌ی آخرم این است که به هنگام سال وقتی دعا می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم که به ما سلامتی بدهد، شادی بدهد، موقعیت اجتماعی بدهد، فراموش نکنیم که از او بخواهیم ما را به خوش‌نزدیک‌تر بکند تا بتوانیم با توکل به او سال جدید را بهتر شروع کنیم. من خیال می‌کنم امسال سال خوبی خواهیم داشت. به خاطر همه چیز، به خاطر وضعیت دولت، به خاطر وضعیت ملت و امیدوارم که همه‌ی مسئولان و دولتیان در انجام امور موفق باشند. برای من و هر ایرانی خیلی مهم است که ایران در درون و برون مرز سرفراز باشد. □

توضیح:

در شماره‌ی پیشین، از مطلب «بی‌تابیتی دخترکی ۱۸ ساله و ماده‌ی ۱۷۶ قانون مدنی»، صفحه‌ی ۱۲ نام دکتر بهشیدار فراع‌نیا و از مطلب «عملکرد دایره‌ی ارشاد و معاضدت و امداد قضایی»، صفحه‌ی ۵ نام مرجان بهبودی به دلیل اشکال فنی چاپ نشد. بدین وسیله ضمن توضیح، از این عزیزان پوزش می‌خواهیم.

مجله‌ی حقوق زنان

بقیه از صفحه‌ی ۱۵

مهر دیروز امروز

پانوش:

۱- تک به اشرف گرامی، زن روز، شماره ۱۳۴۱ - سال ۱۳۷۰ - نگرش جدید به مهر و ارزش آن در حقوق خانواده.
۲- همان.

۳- روزنامه سلام - ۲۲ آذرماه ۱۳۷۵.

۴- عباسی نماینده پندرعباس در مجلس شورای اسلامی - روزنامه سلام ۲۱ و ۲۲ آذرماه ۱۳۷۵.

تشکر و قدردانی

بدین وسیله از کلیه‌ی سروران، دوستان و همکاران که از راه دور و نزدیک در مراسم تشییع، تدفین و مجالس سوگواری برادرمان مرحوم داود خاکدامن سرهنگ بازنشسته نیروی هوایی حضور به هم رسانده یا از طریق تلفن، فاکس و ارسال گل اظهار همدردی و تسلیت نموده‌اند، تشکر و قدردانی به عمل آورده و از ایزد منان سلامتی و سعادت همگان را خواهانیم.

از طرف خانواده خاکدامن، فرزانی و کلیه بستگان

حسین فرزانی فرد
حسن خاکدامن

دورا کلین

با ۳۰ سال تجربه در خشکشویی
میلان - موکت - فرش در خدمت
بهداشت خانه و محل کار
گرانتر - مطمئن‌تر
۸۴۸۳۹۵ - ۸۴۸۳۹۶

ترک اعتیاد

زیر نظر متخصصین
تماس صمیمی و بعد از ظهرها
تلفن ۶۴۸۵۱۲۳